



انتشارات نوید

دکتر طیباوی

خاورشناسان
انگلیسی
زبان

ترجمه :

سید خلیل خلیلیان

دکتر طیب‌اوی

استادیار علوم تربیتی اسلامی - دانشگاه لندن



سازمان انتشارات نوید

۷

خاورشناسان

انگلیسی

زبان

THE ENGLISH-SPEAKING ORIENTALISTS

(Islamic Quarterly, 8, 1-4, 1964, pp. 25-46)

ترجمه

سیمه خلیل خلیلیان

انتشارات نوید

تهران

چاپ مشعل آزادی

۲ هزار نسخه در خردادماه ۱۳۴۹ چاپ گردید

به نام خدا

بخشی از شرق‌شناسی به شبکهٔ پخش معارف اسلامی در آن سوی مرزها ، و بزرگی دارد .

البته این نکته روشن است که مرزهای موجود میان ما و دیگران می‌بایست مدت‌ها پیش ، به دست خود ما گشوده می‌شد. یعنی ، فرزندان راست اندیش ما گام‌های مؤثرتری در راه شناساندن معارف آئین خود به دیگر ملتهای جهان ، برمی‌داشتند تا با عرضه داشت مطالبی اصیل و استوار ، راه هر گونه تحریف و غرض‌ورزی بیگانگان را از پیش برمی‌بستند .

خاورشناسان ، سوکمندانه ، تحقیقات اسلامی خود را یا از منابع نارسایی آغاز کرده‌اند و یا آنکه در تحلیل‌های علمی خود،

آشکارا نظری آمیخته به هدفهای غیرعلمی داشته‌اند . ازاینرو تفاهمی که شایسته تبادل فرهنگی شرق و غرب بود هنوز پدید نیامده و شکاف مرزها ، همچنان باخلاً محسوسی ، برجای خود باقی است .

گناه این لغزش و مسئولیت این فاجعه بردوش دو کس سنگینی می‌کند . یکی آن دانشمند شرق‌شناسی که با دست و پای بسته به قیود تعصب ملی و کیش خود ، در مقام کنجکاو برآمده . و دیگر آن عالم مسلمانی که چشمان خود را برافق محدود خویش دوخته و رسالت جهانی آئینش را بیکباره از یاد برده است .

دیگران به ما ، به ملیت و کیش ما پرداختند و ما ، بیخبر از همه جا ، گمان بردیم که این سقف دوار فروزه گون تنها به گردکاکل ما می‌چرخد و تنها مائیم که در پهنه گیتی ، زندگی می‌کنیم .

سکوت ما هیاهوی آنان را گسترش داد و جهل ما به دانستنیهای مشوب آنان ، ما به بخشید . سرانجام این شکاف آنقدر وسیع شد که پس از بخود آمدن و یک نهضت نسبی فکری ، که بتازگی در میان مسلمانان شده ، تازه ما فهمیدیم که ، به نام اسلام ، چه اراجیفی در جهان نشر یافته و چهره معارف نورانی آن ، به چه ماسکهای سرماوری ، پوشیده گردیده است .



دکتر طیب‌اوی ، استادیار علوم تربیتی اسلامی در دانشگاه لندن ، که خود یکی از نویسندگان چیره دست مسلمان است ، در این زمینه مطالبی گرد آورده که در کتاب حاضر برای شما با گومی‌شود .

در قلمرو فرهنگ و ادب، کمتر به پی جوییهای
آکادمیکی برمی خوریم که سوابق اسفنا انگیزی،
چون پی جوییهای غربیان در باره اسلام و عرب،
داشته باشد.

هدف این کتاب آن نیست که به جزئیات
تاریخ تأثر انگیز این مسأله بپردازد. بلکه تنها
کافیست نگاهی کوتاه بر آن افکنیم و طرحی اجمالی
در اختیارتان قرار دهیم تا شمارا بعنوان يك مقدمه
کلی در این بحث، بکار آید.^۱

از مدت‌ها پیش ، یهود و مسیحیان نسبت به اسلام دشمنی
آغاز کردند . بطوریکه ریشه‌های این خصومت‌های مشترک در
قرآن نیز بازگو شده است.

مردم «اهل کتاب» نه تنها به انکار نقش پیامبر اسلام که
عهده‌دار پیامی آسمانی بود، پرداختند، بلکه شتابان به مبارزه
با او برخاستند و جدالهایی بپا کردند که تا به امروز ، زیر
پرچم‌های گوناگونی ، همچنان ادامه یافته است.

فعالیت‌های سیاسی و نظامی دولت اسلامی که به زعامت
پیامبر اسلام و جانشینانش اداره می‌شد ، سبب گردید که این
دشمنی از قلمرو ملت‌های عرب بدرآید و تمام امپراطوری روم
شرقی و سپس دنیای غرب مسیحیت را دربرگیرد .

تلاش‌های ستیز جویانه روم شرقی از نظر اسلام پنهان
نبود و نه سیل یاوہ‌های زهر آگینشان ، از طرف مسلمانان
بیجواب می‌ماند . با اینوصف هنگامی که عهدشان بپایان
رسید و جانشینان قرون وسطائیشان بر سر کار آمدند ، اینان
نیز از اشاعهٔ هیچ دروغی نسبت به اسلام دریغ نکردند و با
تبلیغات امانت آمیز خود بذر نفرت و کین ، پاشیدند .

بنا به گفتار آنان اسلام « دست‌پروردهٔ شیطان » است .

قرآن نیز «قماشى از چرندگوييها» و پیغمبر «پيامورى دروغين»
و يا «دغلبازى ضد مسيح» خوانده مى شد.

آنان مسلمانان را حيواناتى وحشى كه كمترين بويى
از انسانيت نبرده اند، معرفى ميكردند.

حال بينيم تاچه حد اين تبليغات، اروپاى غربى را
تحت تاثير قرار داد. بطوريكه با ايجاد يك بازتاب شرطى^۲
در مردم آسامان، به انگيزه دعوت به جنگهاى صليبى، بيدرنگ
برخاستند و پاسخ مساعد دادند.

گرچه اندازه گيرى اين موضوع كمى دشوار است ولى
يكى از جالبترين عوامل شكست اين كشمكش طولانى كه
بنظر عامه كمتر قابل توجه است اينست كه هرگز جهان مسيحيت
با آن وادار نشد كه اندكى از تعصبهاى خويشتن بكاهد و يا
آنكه با وجود تماس نزديكى كه با دنياى اسلام در سرزمين
مقدس و ديگر كشورهاى همسايه داشت، كمى پندار خود را
نسبت به دشمن واقعش، راست گرداند.

دو قرن جنگ و خونريزى پيانيان رسيد. ولى نتيجه،
افزايش دشمنى در هر دو جبهه و نبودن هيچگونه اميدى به
كاهش لطمهها و نادانيتها بود.

با این وجود، صلیبها وجهه بسیار مقدسی در میان جهان مسیحیت داشتند، بجای آنکه در راه تسخیر مجدد قلمرو پیشین مسیحیت، با سلاح پافشاری کنند و بجای آنکه با اعراب همچنان بجنگند، کم کم در مسیر تازه دیگری گام نهادند.

از اینرو پاپ فرانسیس^۳ با اعزام مبلغین به راه مسیحی کردن «بیدینان» وارد شد و همچنین ریموند تول^۴ با انگیزه‌ای مشابه همین، سرآغاز تسهیل آموزش عربها را در مؤسسات آموزشهای عالی مسیحیان، فراهم آورد.^۵

با همه اینها هنوز هدف همان مقاصد تخریبی و طرحهای خصمانه بود. میخواستند بیشتر از اسلام چیز بفهمند تا در بیان «معایش» مجبزرتر باشند!

راستی شگفت است که پیتر^۶ مقدس که به پشتکار وی نخستین ترجمه قرآن به لاتین صورت گرفته، خود نویسنده یکی از شدیدترین انتقادات علیه اسلامست.^۷

در جهت ایجاد يك تفاهم در زمینه این گیرودارها هرگز پیشرفتی دیده نشد، مگر در همین اواخر که نخستین کوششهای جدی با آغاز مجدد جنگ بوقوع پیوست.

هم مسیحیانی که باردیگر خاک اسپانیا را به تصرف در

آورده و هم عثمانیهایی که به سرزمین اروپا راه یافته بودند، مجدداً آن شعلهٔ نفرت و دشمنی را برافروختند و امکان برقراری هرگونه موازنه‌ای را بتأخیر انداختند.

دنیای باستان چون همیشه به دو بخش مجزا تقسیم می‌شد؛ **دارالحرب** (سرزمین جنگ) و **دارالاسلام** (سرزمین اسلام). میان ایندو همزاد، هرگز تماسی برقرار نبود مگر آنکه که در میدانهای نبرد، درپیش روی هم، صف‌آرایی می‌کردند و یا در نوشته‌های چرك آلود خود به تقبیح و تخطئه هم می‌پرداختند.

بدین شیوه، باردیگر اینان بوضعی خاص باهم روبرو شدند. چه در آنجا دو رشد مهم تاریخی نیز بوقوع پیوسته بود: نخست - در تجدید حیات فرهنگی سدهٔ پانزده، نیروهای ویژه‌ای در اروپای غربی بهم پیوست و ترجمهٔ علوم یونانی از آثار عربی اطبا، ریاضی‌دانان، فلاسفه و دیگر دانشمندان عرب، آغاز گردید.

گرچه این تماس «علمی» بسیار عمیق و طولانی بود ولی هرگز نتیجهٔ چشمگیری در زمینهٔ معرفی اصول عقیدتی، مذهب و حتی تاریخ اسلام به مسیحیان، دربر نداشت.

دوم - وحدت جهان مسیحیت که در پرتو کلیسا حفظ می‌شد، بوسیله عواملی سیاسی، اقتصادی و حتی مذهبی از هم گسیخت. از پی این تغییر ناگهانی، دولتهای ملی که اغلب گوی رقابت از هم می‌ربودند، ظهور کردند که برخی از آنها دامنه‌های خود را تا آنسوی دریاها گسترش میدادند.

باردیگر برخورد شدیدی با دنیای اسلام رخ داد. ولی با اینوصف این دولتهای کوچک ملی تنها در پی پیشبردن مقاصد خود بودند و کاری به‌دیگر دولتهای مسیحی یا بطور کلی جهان مسیحیت، نداشتند و در این هنگام عملاً امکان روابط سیاسی و بازرگانی با سرزمینهای اسلامی، بیش از هر زمان دیگر، از میان رفت.

گرچه ستیزه‌گران مذهبی هنوز به‌فعالیت و شدت عمل خود ادامه میدادند و گرچه هدف مبلغین مسیحی همچنان در جلوه بخشیدن به‌مقامات روحانی کلیسا خلاصه می‌شد، ولی از طرف دیگر انگیزه‌های غیرروحانی، اگر نگوئیم بیشتر، ولی قطعاً در سطح مساوی عرض اندام میکرد.

اکنون برای آنکه شاهدی در این زمینه بیاوریم، اظهارات مقامات فرهنگی دانشگاه کمبریج را در مورد تأسیس

کرسی عربی نقل می‌کنیم .

عبارات زیر در نامه مورخ نهم می ۱۶۳۶ آنان که خطاب به بنیانگذار کرسی مزبور است منعکس می‌باشد:

« کاری که ما طرح آنرا در ذهن خود می‌پروانیم تنها بمنظور آن نیست که معلومات ادبی دانشجویان را با آموختن این زبان پر دامنه گسترش دهیم . بلکه همچنین هدف ما خدمتگذاری پسندیده‌ای نسبت به شاه و دولت است که بوسیله معاملات بازرگانی ما با ملت‌های شرقی و همچنین جلب رضایت خدا از طریق توسعهٔ مرزهای کلیسا، تأمین می‌گردد و تا مردمی که در آن دیار در تاریکی بسر می‌برند به آئین مسیحیت در آیند^۱ .»

در هر حال باید این مطلب را بپذیریم که هرگونه تحقیقی در مورد اسلام یا عرب ، مدت‌ها رنگ همان دشمنی دیرینه را داشت و دیگر فرق نمی‌کرد که این تحقیقات بچه‌منظوری صورت می‌گرفت ؛ آیا بمنظور تبلیغ ، بازرگانی ، سیاسی ، علمی ، فرهنگی و یا مقاصد جدلی .

بهر حال نخستین فردی که کرسی عربی را در دانشگاه کمبریج بر عهده گرفت ، طرحی نیز در زمینهٔ ردّ قرآن عرضه

داشت که البته هیچگاه موفق به اتمام آن نگردید.

یکی از وارثان اولیه همین کرسی شخصی در قرن هجدهم بود که در نگاشتن «تاریخ اعراب* ضد صلیب» پیشگام شد و هم او توصیه کرد که قرآن را باید بمنظور ردّ و تخطئه اش قرائت کرد.

دانشی که بدین نحو افزوده گردد، در متلاشی ساختن سنتی که قرن‌ها پایه گرفته، باید پیشرفت ناچیزی داشته باشد. این اوضاع با پیشرفت تاریخ هرگز بهبود نیافت. گسترش قلمرو اروپا در آنسوی دریاها، کم‌کم قسمتهای مهمی از سرزمینهای اسلامی را نیز دربرگرفت و اوج این عظمت در قرن نوزدهم بود.

در آن زمان دیگر اروپا سرور مسلمانان شده بود. از پی انتصابات پستهای سیاسی دنباله رویهای فرهنگی آغاز گشت. موقعیتهای امیدبخش دنیای اسلام به نازلترین سطح فرو آمد و آینده سرنوشتش بیشتر به دست قدرتهای مسیحی افتاد.^۹

در پرتو این زمامداری جدید تربیتهای غیرروحانی

* Saracen

ریشه‌دوانید و عملیات مبلغین مسیحی در میان مسلمانان زمینه
مساعدی پیدا کرد .

این تربیت‌های مادی و این مأموریت‌های مذهبی حداقل
این نتیجه را بخشید که موقعیت و دید شاکلی نسبت به راه
زندگی مسلمانی پدید آورد^۱ .

هم «قدرت‌سازان» یعنی این آقایان مسیحی و هم
«سفرای مسیح» یعنی آن مبشرین عیسوی هر دو کوشیدند تا
بطور مستقیم یا غیر مستقیم ، اثری در جریان امور تربیتی
کشورهای مسلمان داشته باشند.

بیشک این دودسته عمالی بودند که تعدادی کارشناسان
اسلامی و عربی (و حتی فارسی و ترکی) بوجود آوردند که اینان
خود پیشتازان جبهه خاورشناسی در فرهنگ و ادبیات غرب
گشتند .

در این میان آنانکه آهنگ سفر به سرزمین خاور
داشتند ، راه با امنیت کامل به رویشان باز بود . از اینراه
تعدادی متخصصین ثروتمند ؛ بیکاره و تفنن طلب که کتابهای
بیعمقی هم درباره شرق نوشته‌اند ، قدم به کشورهای خاوری
گذاشتند و پاره‌ای از عتیقه‌جات و دستخط‌های آن سامان را به

کلکسیونهای خویشان افزودند .

ولی در این گیرودار سیمای اندیشمندی بی‌علاقه‌ای چون شخصیت شکست‌ناپذیر **لین Lane** کاملاً آشکار و بر ملاست . در پرتو تمام این عوامل ، مبلغین مسیحی لا اقل متقاعد گشتند که اگر به قدرت سیاسی اسلام لرزشی همه جانبه فرود آید ، دیگر انحلال روحی و عقیدتی و در پایان تغییر شکل به آئین مسیحیت ، امری بسیار ساده و قریب‌الحصول خواهد بود .

این بود پیشینه‌هایی که انجمنهای مبشرین انگلیسی (و دیگر کشورها) هنگام آغاز فعالیت خود در شرق ، در افریقا و در سرزمینهای مجاور مدیترانه ، داشتند . از آغاز کار ، میان خاورشناسان و مبلغین مسیحی اگر نگوئیم همبستگی هدف وجود داشت ، ولی دست کم این بود که هر دو گروه ، احساسات مشترک و همکاریهای عملی باهم داشتند .

این امر بویژه در انگلستان در مورد دو دانشگاه کمبریج و آکسفورد آن کشور ، صادق بود . چه در آن‌ها عربی غالباً توسط کسانی که مناصب کلیسایی داشتند تدریس می‌شد آن‌هم بمنظور

آنکه کمکی در زمینه مطالعات کتب مقدس و آشنائی به مسایل دینی باشد . از اینرو مک برایه Mc Bride در دانشگاه آکسفورد و لی Lee^{۱۲} در کمبریج بنفع انجمن مبشرین کلیسا ، ترجمه پرستانی اناجیل و مزامیر داود را به عربی عهده دار شدند .

در طول سده نوزده، این اتحادی بندوبار میان خاور-شناسان و مبشرین ادامه داشت آن چنانکه دامنه آن تادوران مارگولیوس Margoliouth در آکسفورد ، در قرن حاضر نیز کشیده شد .

برای اطمینان بیشتر، هر دو طرف راه تجدید نظر در هدفها و روشهای خود را آموختند و گاهی درباره يك فکر مشترك نهائی - که امروزه شاید بیشتر بصورت ناخود آگاه جلوه می کند - پافشاری می شد و می گفتند، اسلام رامی توان از راه «نوکردن» و یا «عربی کردن» تغییر شکل داد . مبلغین با اوراد مذهبی و خاورشناسان با بافتن پندارها بسی کوشیدند و هر دو با اختلاف سطحی که در موشکافی و بینش خود داشتند، درباره این موضوع قلمفرساییمها کردند .

حال رشته بحث خود را به پیرامون بریتانیای کبیر

می‌بریم و این خود البته مناسب با موضوع کتاب حاضر است .
ولی باید این نکته را خاطر نشان سازیم که مطالعات شرق‌شناسی
در آن سرزمین ، مانند دیگر کشورها ، به توسعه و رشد
ادبیات دردانشگاههای اروپا نیز بستگی داشت . البته همین
امر مطالعه «علمی» تاریخ را بطور عموم و تماس «فرهنگی»
با جهان اسلام را به نحو ویژه‌ای تحت تأثیر قرارداد .

دانشپژوهان انگلیسی ، فرانسوی و آلمانی و همچنین
از دیگر ملتها به مطالعات عربی و اسلامی روی آوردند و از راه
تدریس ، نوشتن و نشر متوتی جداً به این کار پرداختند .

کوششهای مشترک اینان شرایطی بوجود آورد که تماس
واقعاً فرهنگی با جهان اسلام را که متروک و ناپسند مانده بود ،
پذیرفتنی کرد^{۱۳} .

شکی نیست که پیشرفت محسوسی بسوی این هدف
صورت گرفته ولی باز کمتر در این موضوع تردید داریم که
دانشجویان معاصر علوم اسلامی ، چه آنانی که اخیراً در گذشته‌اند
و یا آنان که هنوز در بند زندگی هستند ، هنوز به هدف خود
کاملاً دست نیافته‌اند .

نحوه کار اینان به دو قسمت کاملاً متمایز تقسیم میگردد؛

یکی ترتیب و سایر نشرمتون و دیگر مطالعات تحلیلی. بعداً
در این باره گفتگو خواهیم داشت. ولی آنچه که باید در اینجا
بطور خلاصه تذکردهیم اینست که دانشجویان انگلیسی زبان
علوم اسلامی که از این پس گفتگوی ما منحصر به ایشان خواهد
بود - در مطالعات خود کمتر واقعینی عالمانه داشتند تا در
متونی که به نشر آنها میپرداختند، با اینوصف شواهدی از
نقصان استقلال اندیشه و رأی آنان در ترجمه و فراهم آوردن
چاپ برخی از متون دیده می شود البته متونی که به خودی خود
انگیزه بحثند در باره آن دسته از « اندیشه های ثابتی »
که هنوز در ذهن دانشمندان غرب جایگزینست.*

ممکنست این امر برای کتابی چون این، غیر عادی
بنظر آید که بحث خود را بیشتر به خاورشناسانی که زنده
هستند منحصر کند. ولی اگر این رویه ای پسندیده باشد که
کتابی به محض انتشار، توسط يك نویسنده زنده تجدید نظر
گردد و کمی بعد آنرا با تأیید یا عدم تأیید در جای دیگر نقل
کنند، دیگر این يك هدف مشروع خواهد بود که نگاشته های
مؤلفین را بطور کلی یا بعضی از قسمتهای آنرا بررسی کنیم

* به بخش سوم این کتاب مراجعه کنید.

بویژه اگر حاوی نکات ضروری و مهمی باشند. این زندگانند که می‌توانند نتایجی را که از افکار منتشر شده آنان بدست آمده، خود مورد بررسی قرار دهند.

یکی از هدفهای این کتاب آنست که خاطر نشان سازد چگونه افکار برخی از دانشمندان با اندیشه های اسلامی، در این عصر دانش، برخورد می‌کند.

اینك يك جمله هم بعنوان تذکر می‌بایست گفت. آن اینکه در تحلیل و بررسیهای ما و همچنین در بازگویی ثمره مطالعات دقیق و ممتدی که در صفحات آینده خواهد آمد، هرگز روح دشمنی و ستیز نبهفته است.

ما هرگز در این کتاب قصد دفاع از خط مشی خاصی چه ملی یا مذهبی نداریم.

این تنها يك نبشته بی‌پیرایه‌ایست برای درك بهتر يك مسأله کهن.

نویسنده معتقد است که خصومت‌های دیرینه گرچه با آغاز قرن حاضر تا حد بسیاری کاهش یافته، ولی هنوز در سرزمین غرب توسط برخی دانشمندان بشدت تعقیب و تبلیغ می‌شود.

علاوه ، تأسف ما از اینست که ضربات علیه «مذهب»
اخیراً با حملاتی علیه «ملیت» ما تقویت یافته است . چه
این آشکار است که احساسات نفرت آمیزی که در گذشته علیه
اسلام ابراز می شد ، هم اکنون متوجه خود مسلمانان و بویژه
ملیتهای آنان گردیده است .

پندار بافی دیگر بیهوده است چه این احساس بر
شالوده های قرون وسطائی به حدی گسترش خواهد یافت که
در زمینه تحقیقات خاورشناسی و هم در روابط بشری ، فجایی
بیکسان بیار خواهد آورد .

از آنجا که ما نگران این هردو وضعیتیم ، به طرح مباحث
این کتاب مبادرت ورزیدیم .

برخی از خاورشناسان معاصر انگلیسی زبان - چه آنان که در انگلستان میزیند یا در آمریکای شمالی - از راه تحقیق درباره کتاب مقدس و مذهب خود ، مطالعه در باره اسلام را نیز آغاز کردند .
عده ای از آنان مناصب روحانی کلیساراهم عهده دار هستند .

برخی دیگر موقعی در این رشته از مطالعات وارد شدند که بر سبیل تضاد ، بدنبال مأموریت های نظامی یا تبلیغی در یکی از کشورهای مسلمان ، مجبور به اقامت گردیدند . عده ای هم یافت می شوند - بویژه در نسل جوان - که با تعمق و خود آگاهی به این راه در افتاده ، بعنوان يك اشتغال علمی خود را به مطالعه در باره اسلام سرگرم کرده اند .

اگر بناشود نوع آموزشی را که اینان دریافت می‌دارند در یک کلمه بیان کنیم، درست است که بطور کلی بگوئیم، با صرف نظر از زمینه مذهب‌شناسی که در برخی موارد خاص وجود دارد، بیشتر آنان مطالب ادبی یا علم‌زبان آموخته‌اند. و اما کسانی که در این رشته، تاریخ‌دان می‌شوند، بسیار انگشت‌شمارند و اخیراً یکی دو مورد هم دیده‌شده که به خود جرأت داده‌اند تا در قلمرو مه‌آلود فلسفه و جامعه‌شناسی گام زنند.

این خود شاید یکی از جدی‌ترین موانع کار باشد. بسیاری از تحقیقاتی که خاورشناسان انگلیسی‌زبان، درباره اسلام نوشته‌اند، جلوه‌دانشمندان‌های دارد ولی هرگاه عمق آنها را بکاویم و به منابعشان توجه کنیم، می‌بینیم که زیر بنای آنها را یک سلسله حدسیات، قضاوت‌های بیدلیل و پندار بافیها تشکیل داده است.

البته در اینجا یک چیز باقی میماند که نیاز به مهارت دارد و آن برگزیدن مطالبی از منابع عربی (یا فارسی یا ترکی) است که سپس آن برگزیده‌ها بصورت یک اثر تاریخی، آنهم بر طبق سلیقه و پسند حرفه‌ای، عرضه شود.

تاریخ ، خوداز نظر کلی یکی از انتقاد پذیرترین رشته‌های علم‌یست ، اغلب مردمی که کنار گودند چنین می‌پندارند که هر کس صاحب قلم آمد ، خواهد توانست که تاریخی بنگارد .

در دوره‌های علوم اسلامی ، زبان و ادبیات و تاریخ چنان بهم پیوسته‌اند که دانشجویان بزودی و اغلب بطور ناخود آگاه‌اندای ، قلم به پیرامون نگاشتن تاریخ می‌برند . اما خود متوجه نیستند که برای انجام این مهم شایستگی ندارند .

بنابراین دیگر آسانست که درك کنیم چرا میان خاورشناسان تنها افراد انگشت‌شماری که تاریخدان هستند ، بهتر از آن اکثریتی که زبان‌دانند اسلام‌را مورد بحث قرار داده‌اند .

ما در بحث بعدی به‌پاره‌ای از آثار مستشرقین خواهیم پرداخت که بیشتر جنبه «هوس» داشته ، از موازین علمی و تاریخی بسی دوراست . اما برای آنکه بحث در يك چهار چوب قابل‌هضمی قرار گیرد ، ما توجه خودرا تنها به آثار عربی ایشان معطوف می‌کنیم .

اینجا نمی‌خواهیم در این باره سخن گوئیم که آیا آنان با انگیزه‌های تبلیغاتی یا جدل آمیزی بودند . بلکه ماهمه آنان را چنین تصور می‌کنیم که دست به فعالیت فرهنگی زده‌اند و این خود پاداش و موجب تبرئه آنان بشمار میرود . البته وظیفه عادی خاور شناسان اینست که افرادی سیاسی ، مبلغ و یا بازرگان پیرووند . علاوه ، چگونگی تحقیق و آموزش را به جانشینان خود نیز یاد دهند .

بنابراین ایشان اهمیت و تناسب ایده‌ئولوژی خود را افزون نمودند و پیشنهاد مادیقادر مورد همان ایده‌ئولوژی است که در کتابهایشان منعکس گردیده و ما می‌گوئیم باید آنرا بررسی کرد تا معلوم شود که موازین صحیح تحقیقات علمی در چه جایی ابدأ رعایت نشده است .

شاید مهمترین موضوعی که اینگونه موازین بیشتر در آن نادیده گرفته شده همان مطلبی باشد که اغلب خاور شناسان را بخود مشغول داشته است ؛ یعنی موضوع نقش پیامبر اسلام بعنوان پیام‌آوری از سوی خدا ، و همچنین ماهیت این پیام که وی ماموریت ابلاغ آنرا داشت و در قرآن محفوظ مانده است .

در نظر جامعهٔ مسلمان ، حضرت محمد آخرین پیامبر خدا بسوی بشریت است . او آمد تا پیامهای آسمانی را که پیغمبران پیشین عهده‌دار تبلیغش بودند ، تأیید و تکمیل کند . باز بعقیدهٔ مسلمانان قرآن ، کلام خداست ، مخلوق نیست و جاوید و همیشگی است ، آنرا فرشته‌ای به نام جبرئیل بر محمد فرو خواند . نه تنها این پیام بلکه آن ندایی که به تبلیغ آن برخاست نیز از مبداء آسمانی بود .

هر نویسنده‌ای گرچه مسلمان معتقدی نباشد اگر در نوشته‌های خود راجع به اسلام توجهی به این عقاید نکند ، خویشتمن را در معرض این اتهام قرار داده که دیگران او را فاقد واقعبینی بخوانند .

وقتی بنا شود قلم گرداگرد این موضوع بگردد راه منطقی آنست که نظر و عقیدهٔ مسلمانان نیز بطور کلی و جامع ، آنچنان واضح بیان شود که دیگر جای گله‌مندی باقی نماند که چرا حقایق ، برخلاف واقع جلوه داده شده‌است .

حال اگر نویسنده دارای نظری دیگر است یا میخواهد به عقیدهٔ صاحب‌نظری دیگر اشاره کند ، چه اشکالی دارد پس از ذکر عقیدهٔ جاری مسلمانان ، نظر خود یا دیگری را

نیز ابراز کند .

ولی بسیار متأسفیم که اینچنین راه طبیعی و منطقی ،
دربازگویی وقایع اسلامی ، کمتر رعایت شده و برعکس غالباً
آنها را طوری واژگونه جلوه داده اند که خواننده اگر قبلاً
متوجه موضوع نشده باشد ، چنان دستخوش نوعی « القای
عقیدہ : indoctrination و یا حداقل دچار خلط مباحث می شود
که هرگز قادر نخواهد بود آن شیوۀ اصلی را از عقیدہ ای که
نویسنده در کتابش اظهار کرده ، کاملاً باز شناسد .

بسیاری از خاورشناسان که مدعیند معلومات دیگران
از آنان اخذ شده ، در درك این اصول سادۀ مربوط به بررسیهای
علمی تاریخ ، کوتاه آمده اند .

آنان چیزی ادعا می کنند و مثلاً می گویند قرآن انشای
خود پیغمبر است ^{۱۴} و آنگاه بر اساس این ادعا ، داوریهایی
متعددی در زمینه تاریخ ، ادبیات ، دینشناسی و غیره اظهار
کرده و بر اثر تکرار ، این مطالب بی اساس را به سطح حقایق
مسلم ، ارتقا میدهند .

شاید همین یکی از مهمترین عوامل در ایجاد سوء ظن
نسبت به آن دسته از کتابها و آثار خاور شناسان باشد که به

دست مسلمانان تحصیل کرده در مؤسسه های غربی و علما افتاده است .

دیگر آن روزها گذشت که خاور شناسان را عادت بر این بود که برفع خاورشناسانی دیگر چیز می نوشتند . باقطع نظر از تک نگاشته های تخصصی ، بیشتر مطبوعات کنونی بدست بسیاری از صاحب نظران و روشنفکرانی میفتد که در کشورهای غربی و شاید هم اسلامی زیست دارند . آنها را می خوانند و ارزیابی می کنند .

حال پس از اینهمه حملات تند مبشرین مسیحی علیه عقاید اسلامی و پس از اینهمه مدت تسلط فرهنگی و سیاسی غرب بر سرزمینهای ما ، دیگر بیش از هر زمان باید مسلمانان احساس مسؤولیت کنند .

بخش عقاید شرارت انگیز هیچگاه قطع نمی شود . ولی نویسندگان باید هشیار باشند که با تخطئه عقیده اصلی مسلمانان که اسلام را دین خدا می دانند ، احساسات ایشان را جریحه دار می کنند .

بنابراین نباید هیچگاه باصراحت یا کنایه در نوشته های خود مطالب تندی از این قبیل ذکر کنند که ادعای

حضرت محمد مبنی بر پیاماوریش از سوی حق ، دروغست .
قرآن نیز ساخته و پرداخته خود او می باشد .

برای کمک به ایجاد حسن تفاهم بیشتر میان جامعه
بشری ، عاقلانه تر آنست که به موضوعهای عقیدتی دست
درازی نشود و بیشتر کوشش مصروف اموری گردد که بهتر
قابل درك باحواس ظاهری مایند از قبیل هنر ، ادبیات و علم
که علیرغم کوششهای فراوان هنوز علامت استفهام (؟) در
جلوی بسیاری از مطالب به چشم می آید .

البته این آسانست که يك خاورشناس مسیحی یا کلمی
مفاهیم دین خود را که در اسلام نیز آمده ، با اصطلاحات
اسلامی بیان کند .^{۱۵} اگر او دست به چنین کاری زند نه
تنها ارزش علمی بیشتر به اثر خود داده بلکه خویشتن را
در موقعیت بهتری قرار داده که می تواند جلوه گریهای اسلام
را در تاریخ عمیقتر درك کند .

مسلمانان عقیده مند و خاورشناسان شكاك در موضوع
«مبانی» اسلام دو قطب جدا از همند. در اینجا بار دیگر توجه
غالب خاورشناسان ، چه انگلیسی زبان یادیگران ، به این
نکته جلب می شود که احساسات ناگواری میان مسلمانان

بوجود آورند و در نتیجه موانع بزرگی بر سر راه آمدوشدهای عقلائی میان دو طرف ، ایجاد کنند.

خاورشناسان در حالیکه بکلی منکر آسمانی بودن مکتب اسلام بوده و حضرت محمد را بشری فاقد نمایندگی آسمانی و نویسنده قرآن میدانند ، بسی کوشیده اند که «مبانی» یهود و مسیحیت را که بنظرشان مورد اقتباس قرآن قرار گرفته بدست آورند .

با آنکه این هدف از همان آغاز پیدایش روش علمی تاریخ ، دنبال شد ولی نتایج قطعی هرگز بدست نیامد ، جز همان بازگو کردن «همانندی» های آشکار و ایراد خطابه های علمی که بیشتر جنبه پنداری و حدس داشتند .

ما در اینجا واژه «حدس و پندار» بکار بردیم ، زیرا بر فرض آنکه دیده از معتقدات مسلمانان فرو بندیم و این مسأله را بعنوان يك امر تاریخی محض بنگریم^{۱۶} و بر فرض آنکه قرآن انشای خود پیغمبر باشد ، این چگونه دلیلیست که يك محقق تاریخ بخواهد بدان اثبات کند که پیغمبر از منابع گذشته ، در این کار سود جسته است ؟

اگر تنها حدس است که این دیگر ارزش آن ندارد

تابیهوده وقت خود را در شاخ و برگ قضیه تلف کنیم . اما اگر در این باره به يك اصل محکم تاریخی استناد شده پس می بایست بدان جداً توجه مبذول داشت .

ولی ما چه گوئیم که تاکنون هر چه شواهد و دلیل در این موضوع ابراز داشته اند و کوشیده اند تا بدانها فرضیه مزبور را ثابت کنند ، همه تنها برای يك بار قابل بازگو کردنست .

ابن خود مسلم است که وجود «همانندی» هرگز جای يك دلیل قاطع را نمی گیرد . استناد به موارد جزئی ، برخی اشارات ، استنباط و حدس هیچیک از اینها در این مورد و شاید هم در موارد دیگر رضامندی انسان را فراهم نمی آورد . بنا بر این ، کاملاً این ادعا جنبه خیالبافی دارد که کسی بگوید حضرت محمد در نگاشتن قرآن از آثار نویسندگان پیشین « نقل »^{۱۷} کرده است . شخصیتی که به اتفاق آرای عرف ، قادر به خواندن و نوشتن نبود گرچه در مجعولات خاورشناسان این موضوع نیز به گونه دیگر در آمد و محمد را قادر به خواندن و نوشتن معرفی کرده اند .

بیشک این یکی از راههای گزافه پرداز است که تز

مزبور برای تفصیل این موضوع، آنرا پیموده است.^{۱۸}
همانندیها، بسیار آدمی را فریب می دهند. کجا از
نظر علمی این امر ثابت شده که مجرد همانندی میان دو چیز،
این همانی آنها را مسلم می گرداند.

چرا نگوئیم که این هر دو از يك منبع ثالثی اقتباس
گردیده اند؟

آن دانشمندی که پنداشته قرآن و کتب مقدس، اسناد
بشری هستند، شاید به هوس افتد که پاره ای از محتویات
آنهارا نیز در عرفهای خاور نزدیک سامی، جستجو کند.
بهر حال، برای اثبات این موضوع که پیغمبر مطالب
قرآن خود را از دیگران اخذ کرده نیاز به دلایلیست بیش از
آنچه که تاکنون ارائه گردیده.

این ویکو Vico بود که می گفت گسترش عقاید بدین وسیله
است که هر ملت یا فرهنگی آنچه را که در پیشرفت خود بدان
نیازمند است مستقلاً خود بدست آورد.^{۱۹}

یکی دیگر از خاورشناسان بزرگ همین مطلب را با
مهارت خاصی گفته و تأکید کرده است که هر گاه فرهنگی
بمنظور گرفتن چیزی، دست به سوی دیگری دراز کند باید

نیاز خود را در آن تشخیص داده باشد که در نتیجه، رشد داخلی و حیثیت و وجهه‌اش در خارج تأمین گردد. در این صورت دیگر هر چیز که او می‌گیرد به حالش مفید واقع می‌شود، اما باز بشرط آنکه در پناه اصول و مبانی فرهنگی اصیل خود نگهداری کند.

يك فرهنگ (یا مذهب) زنده به خودی خود اصول خارجی را که با ارزشهای اساسی سازگارند طرد می‌کند.^{۲۰} به نظر نویسنده، با وجود این همه مطالبی که در باره «مبانی» اسلام گفته شده باز هنوز هیچگونه دلیل قاطعی ابراز نگردیده تا آدمی را قانع کند که اسلام اینچنین از منابع دیگر، وام ستانده است. برعکس قرآن خود رأساً گواه آنست که چنین امکانی هرگز وجود نداشته و با لحنی جدی این مدعا را طرد می‌کند.

جای بسی شگفتی است که غالباً این گواه قاطع به کنار رانده می‌شود.

یکی از دانشمندان تیزبین که آثار ارزنده‌ای در زمینه اسلام عرضه داشته، می‌گوید:

« اسلام همیشه آمادگی پذیرفتن عناصری از بیرون داشته ولی در پذیرفتن مبنا و ریشه آنها اگر اه می‌ورزیده^{۲۱} ». البته گفته اخیر شایان توضیحی است که خارج از موضوع باید اینجا بیان شود. آن اینکه اگر مقصود از اسلام، فرهنگ یا تمدن اسلامیست اقتباس از منابع خارجی هیچگاه جای انکار نیست^{۲۲}. اما اگر منظور از اسلام، عقیده و سازمان ایده‌ئولوژی آن باشد، اظهارکننده کلام مزبور با اندکی توجه درمی‌یابد که اسلام اگر می‌خواست به خاطر رفع شکوه وی، مبنا و ریشه‌های خارجی را نیز بپذیرد، دیگر هویت خود را از دست باخته، می‌بایست از تعلیم کتاب مقدس خود چشم فرو بندد.

اسلام بعنوان يك عقیده قابل تجزیه نیست؛ یا باید همه آنرا پذیرفت و یا همه‌اش را طرد کرد. جمله‌ای که نقل شد یکی از انگاره‌هاییست که نقص و نارسایی خود را در نقابی از خوشاهنگی عبارت، پوشیده. ولی بهنگام بررسی دقیق اعتبارش از میان می‌رود. حتی آندسته از خاورشناسانی که صداقت پیغمبر اسلام

را پذیرفته و گفته اند او مردم را به آیینی فراخواند که از ریشه نو بود ، ولی آسمانی و مقدس بودن پیامهای وی را انکار می کنند .

در اینجا باز گفته ای از یکی دیگر از دانشمندان نقل کنیم که بررسیهای ارزشمندی درباره زندگی پیامبر بعمل آورده است . وی می نویسد :

«اسلام می بایست به واقعیت مبنای خود که نفوذ تاریخی عرف مذهبی یهود و مسیحیت بود ؛ اعتراف می کرد^{۲۳}»

همانگونه که ملاحظه می کنید در اینجا به موضوع «مبانی» به عنوان «واقعیت» اشاره می گردد و دیگر هیچگونه بحث و توضیحی درباره آن داده نمی شود^{۲۴} .

در وامستانی جملات که می گویند در مورد قرآن انجام گرفته نمی توان مؤلف آنرا بادو وصف متضاد تصور کرد. یعنی هم بگوییم حضرت محمد در رسالت خود صادقانه گام بر می داشت وهم او را به خیانتی متهم کنیم.

چه اگر پیغمبر قرآن را از منابع دیگر اقتباس کرده و خود آنرا به رشته تحریر آورده است ، پس چرا در هیچ جا اعتراف بدین امر نکرده است .

دوگانگی و تضاد فکری اینچنین ، محکوم به يك
تناقض آشکار است. تناقضی که خود خویشتن را دفع می کند.
علاوه ، چنین فکری نمی تواند در هیچیک از دو طرف
مسأله ما را راضی گرداند . چه او نه کاملاً يك جنبه آنرا
می پذیرد و نه جنبه دیگر را کاملاً مردود می شمارد .
مسلمان معتقد در سازمان عقیدتی خود استوار است
و همچنین است آن فردی که هوای مجادله و گفت و شنود در سر
دارد .

اما آن نویسنده پر مدعای تاریخ که دواسب یکه تاز را
می خواهد در يك زمان سوار شود ، هرگز چنین نمی باشد.
گرچه ممکنست کوشش وی برای ایجاد سازش میان
دو طرف ، قابل ستایش باشد ولی نتیجه این کوشش خنثی
کردن فعالیت دوست و دشمن هر دو است و این رویه نیز برای
آن تاریخدان بیطرفی که تیشه ای ندارد تا تیزش کند نیز
بهیچوجه قابل قبول نیست .

با وجود پیشرفت انکار ناپذیری که در زمینه تاریخ
تحقیقی روی داده ، ولی باز این «دو اندیشه» گان در مطالعات
اسلامی ، آثاری - که در حد خود برجسته اند - عرضه داشته اند

که از سایر آثاری که عرضه داشت افراط‌گران بوده ، کمتر قابل
هضم می باشد .

منظور ما از افراط‌گران عیبجویان سرسخت یا معتقدان
متعصبی است که اندیشه‌ای «دوگانه» دارند، بطور ناآگاه یا
آگاهانه‌ای می‌کوشند تا بر آنان پیشی گیرند .

اختلافی که در مفهوم اسلام میان پیروان این آئین با آنچه که خاورشناسان پنداشته‌اند پدید آمده، تماسی با اصول عقاید اسلامی، پیدا می‌کند. علیرغم پیشرفت انکار ناپذیری که در طرز تفکر علمی پدید آمده ولی این نکته جای تردید نیست که هنوز بیشتر پندارهای قرون وسطایی نسبت به اسلام تغییر نکرده است.

تنها کاری که در این زمینه انجام شده همان دور انداختن لباسهای فرسوده پیشین و بر بستن پیرایه‌های جدید بر آنست .

بسیار می بینیم چهره‌هایی از عقاید قدیم راکه شدیداً روی آنها پافشاری می‌شود که نه تنها مربوط به قرآن و حضرت محمد است بلکه از نظر منطق صرف ، به حقوق ، تاریخ و اصول عقیدتی اسلام نیز پرداخته‌اند .

باری بیش از این بحث کردن در باره این موضوع چندان نتیجه و لطفی ندارد . حال باید آنرا از زاویه دیگر مورد بررسی قرار دهیم .

یکی از نتایج نفوذ غرب در سرزمینهای اسلامی این بود که افکار جوانان را به سوی بحثهای گمراه‌کننده‌ای سوق داد و این امر بیشتر از راه کوششهای مبشرین و آموزشهای مادی غرب صورت می‌گرفت .

برخی از این مباحثات نیز تکرار همان مسایلی بود که در اروپا سبب تضعیف اعتقاد به مسیحیت در مردم ، شده بود .

با اینوصف برخلاف روش مجادله‌گران قرون وسطی ، این روش جدید از نظر مبشرین هدف مثبتی را در مسیحی کردن افراد ، در برداشته است . این روش در ساده‌ترین شکل خود بصورت « مذهب تطبیقی » برای دانشجویان جلوه

می‌کند و آنانرا به مقایسهٔ مسیحیت با اسلام برانگیخته و تقریباً همیشه به زیان اسلام نتیجه‌گیری می‌کند .

چنین روشی هنوز در میان ما وجود دارد گرچه دیگر مقاصد کلیسایی بطور آشکار در آن دنبال نمی‌شود .

در اینجا باز از ذکر چند مثال آموزنده و استوار ناگزیریم ، ولی قبلاً اصولی را می‌بایست خاطر نشان کرد . ریشهٔ مطالعات تطبیقی در غرب در بارهٔ مذهب ، بر اساس منازعات دنبال‌دار بوده‌است .

مذهب یهود بتازگی با مسیحیت تطبیق گردیده بود که بجای ایجاد حسن تفاهم بیشتر ، دشمنهای دیگری میان طرفداران این دو مذهب بوجود آورد .

عیناً نظیر همین آشوبها از مطالعات تطبیقی که میان مذهب یهود و مسیحیت با اسلام بعمل آمد ، برخاست .

اینگونه مطالعات را آن‌دسته از مسیحیان یا یهودیانی عهده‌دار بودند که می‌پنداشتند اسلام زائیدهٔ یکی از این دو مذهب یا هر دو می‌باشد . اما میان خود این دو مذهب ، همبستگیهای آشکار و پذیرفته شده‌ای وجود دارد در حالیکه هرگز میان آن دو با اسلام چنین همبستگی که از نظر علمی

نیز تأیید شده باشد ، یافت نمی‌شود .

این يك بیان تأثرانگیز است که در باره خردجمعی متفکران این دومذهب اظهار می‌کنیم . آنان هرگز موفق نشدند عوامل دشمنی و نفرت متقابل را از میان خود بردارند و خاورشناسان هم باید قبول کنند که آنان خود نیز در بقای این اوضاع اسفانگیز سهمی بسزا داشتند .

بنا بر این اگر هدفهای مطالعه تطبیقی در زمینه اسلام کاملاً روشن نگردد و اگر برخی از قواعد تطبیق که مورد قبول کسانی که می‌خواهند به مطالعات تطبیقی دست زنند ، نباشد بیشک با این خطر مواجه هستیم که ارزش این تحقیقات کاهش یافته منجر به نزاع و زدو خورد خواهد گردید .

ممکن است تصور شود که علاقمندان به این رشته ، هدف خصومت‌آمیز یا تبلیغی نداشته تنها انگیزه آنان ، تحقیقات علمی است .

اما اگر راستی این چنین است آنان باید تشخیص دهند که لازمه مطالعه تطبیقی داشتن بردباری ، همفکری و رعایت احترام نسبت به جانبی است که مقایسه در باره آن

بعمل می آید . این بدانجهت لازمست که هدف اصلی در این کار ، ایجاد حسن تفاهم بیشتر میان فرهنگ (یا عرف) خویشتن با فرهنگ و عرف دیگران است . از طرفی روشنست که چنین تفاهمی می بایست همراه با یک دید انتقادی باشد آن هم نه تنهادر جهت فرهنگ (یا عرف) دیگری ، بلکه هر دوی آنها را می بایست از این نظریکسان بینند .

باتوجه به این نکات هر مطلبی که قرار است از دیدگاه تطبیقی مطالعه شود ، باید با همان مفاهیم و ابزار باشد که مورد تأیید صاحب نظران عرف (یا در این مقام ، مذهب) مورد بحث ، قرار گرفته باشد . علاوه ، می بایست ، محیط و شرایط خاص آن را چنان ملحوظ داشت که داوری برطبق ارزشهای اصیلش انجام گیرد .

هرگاه این اصول مقدماتی پذیرفته شود ، دیگر هر نویسنده ای که نسبت به عرف خارجی احساس دشمنی یا نفرت و انزجار می کند محکوم به این می گردد که هرگز صلاحیت تحقیق تطبیقی نداشته ، کارش به سود جهان علم نخواهد بود .

با آنکه هیچیک از خاورشناسان معاصر انگلیسی زبان

چنین کینه‌توزی یا انتقام‌جویی را همانند اثر معروف لامن Lammen بر ملا نکردند، ولی با اینوصف در گوشه و کنار تعصبهایی از نظر اصولی و مذهبی از خود آشکار ساخته‌اند که در نتیجه ارزش آثارشان را کاسته و در اطمینان آدمی نسبت به دانشمندی ایشان، سستی ایجاد کرده است. با یک دید ابتدایی، میان اسلام و مسیحیت شباهتهایی بنظر می‌آید. ولی با یک بررسی عمیق تفاوت‌های اساسی آن دو نیز آشکار می‌گردد.

این حقیقت‌انگیزه تحریر یک مبشرین در گذشته می‌شده و چه بسا که هم‌اکنون نیز در جهان علم برخی فریب اینگونه تشابه‌ها را خورده به تعقیب این خرگوشهای فریبکار پردازند و آنها را «ریشه‌های اسلام» بشمار آورند.

هم مبشرین و هم دانشپژوهان، بهنگام اهانت صریح یا کنایه‌آمیز خود به ساحت حضرت محمد، فراموش می‌کنند که مسلمانان چگونه مسیح را با حرمت و بزرگی یاد می‌کنند. اخیراً کتابی در سری «کتابهای پنگوئن» * اثر یکی از خاورشناسانی که خود یکی از روحانیان کلیسای

* Panguin Books

انگلستان است ، منتشر گردیده .

نویسنده کتاب^{۲۵} می گوشت تا با آوردن برخی مقایسات ، ثابت کند که اسلام شکل ناقص یا تحریف شده ای از آئین مسیحیت است .

با اینوصف او دلیل خوبی ارائه داده تا تردید ما را درباره اینکه او يك داور بیطرف باشد ، تأیید کند . چه او علاوه بر اظهار نظرهای فاقد نتیجه ، احساسات خویشان را نسبت به پیامی که در قرآن تجسم یافته ، اعتراف کرده است .

وی در يك جا می پذیرد که قرآن از نظری و همفکرانش دارای «مضمونی بیزارکننده»^{۲۶} است . درجایی دیگر نیز سخن از «نفرت ما * » میراند که می گوید این نفرت در برابر جنبه های نامشخص اسلام^{۲۷} برانگیخته می شود . همین مطلب باید دلیل خوبی باشد که وی از پرداختن به موضوع کتاب خود منصرف گردد . ولی او هرگز از این کار دست نکشید و هرگز «متنفر» نشد و ترجمه سیره * * را به انگلیسی همچنان دنبال

* مؤلف کتاب مزبور بیشتر ضمیر اول شخص جمع بکار برده تا همفکرانش را نیز در مطالبی که ابراز داشته سهمیم گرداند .
* * مقصود کتابی است که نویسنده مزبور در شرح زندگانی حضرت محمد (ص) نوشته است .

کرد. البته در این ترجمه وی توضیحات و اضافاتی هم آورده تا تعصبات خود را نیکو آشکار کند. چون در انتقاد بر این ترجمه اخیراً کتابی منتشر کرده‌ام^{۲۸}، دیگر نیازی به بحث بیشتر در این جا برای این موضوع احساس نمی‌شود.

آنچه در اینجا لازم به یادآوریست اینکه یکی از فراگیرندگان دانش اسلامی که خود مردی روحانی بوده، برای اثبات مشابهت میان اسلام و مسیحیت پندار بافی بیشتری داشته است. وی می‌نویسد:

«مسلمانان و مسیحیان از هم بیگانه شده‌اند و این بیگانگی قسمتی بر اثر آن است که آنان را سوء تفاهمی در زمینه شیوه عقیدتی یکدیگر دست داده و نخواسته‌اند بر مبنای طرح‌های خود معتقدات یکدیگر را هماهنگ سازند»^{۲۹}

این جمله نیز مانند بسیاری دیگر از جمله‌هایی که با داشتن جنبه کلی پرداخته شده، آنقدرها هم که بنظر میرسد منصفانه نیست. زیرا مسیحیان قرن‌هاست که تلاش دارند تا اسلام را با مفاهیم مسیحیت درک کنند در حالیکه مبنای دید اسلام نسبت به جهان مسیحیت همیشه یکی بوده، زیرا آن بخشی از وحی آسمانی قرآنست.^{۳۰}

تاکنون هیچ مسلمان معتقدی نکوشیده تا مسیحیت را به قالبی دیگر جلوه گر سازد. از طرفی هیچ مسیحی در کتاب مقدسش حدود مشخصی بیان نگر ندیده که جلوی وی را از پذیرفتن دیدی که مسلمانان نسبت به اسلام دارند، بگیرد. با اینوصف نویسنده مزبور نه تنها نظر مسلمانان را در باره مسیحیت مطرود می شمرد بلکه در باره اسلام نیز داوری کرده و اظهار نظر هیچ مسلمانی را حتی در مورد اسلام نیز قبول ندارد. گذشته از این به واژگون ساختن این هر دو نظر نیز می پردازد.

این نویسنده که مطلبی از او در پاراگراف پیش نقل گردید، يك مذهب شناس ورزیده است که کار خود را در یکی از سازمانهای مبشرین در لاهور آغاز کرده. وی این کلمات را در مقام عذرخواهی از فعالیت های ناقص در تحقیق هدفهای مسیحیت، گفته است.

وی معتقد است که مسیحیان و هم مسلمانان، در اشتباهی باهم مشترکند. آن اینکه پنداشته اند نقش مسیح در جهان مسیحیت را با نقش محمد در جهان اسلام میتوان مقایسه کرد. به نظر ما خود این بیان نیز گمراه کننده است چه مقایسه

مزبور تنها هنگامی مورد تأیید مسلمانان واقع می‌شود که مسیح را بعنوان یکی از فرستادگان پروردگار بدانیم . از طرف دیگر مسیحیان بطور کلی و بویژه خاورشناسان، حضرت محمد را بعنوان یکی از پیامبران آسمانی قبول ندارند و گاهی هم چنانکه دیدیم ، با سخنان دو پهلو این مطلب را ابراز می‌کند .

در چنین شرایطی ، مقایسهٔ مزبور مورد پذیرش که می‌تواند باشد ؟

در صفحات پیش دیدیم چگونگی مطالعه در بارهٔ اسلام و زندگی پیامبر به صورت امری مبهم درآمده و این بر اثر آنست که شرقشناسان مسایل لاینحل و متناقضی در این باب ابراز داشته‌اند .

تئوریهای جدید مقایسه، بجای آنکه مارا از این بلوا رهایی بخشد بیشتر و بیشتر دچار ابهامان می‌کند.

این تئوریا به نحو خلاصه عبارتست از اینکه می‌گویند نقش محمد در اسلام بسیار شبیه به نقش سنت پل St Paul در مسیحیت است، قرآن را می‌توان با شخص مسیح مقایسه کرد و حدیث را نیز با کتاب مقدس . در این زمینه همسانیهایی

بسیاری هم از طرف آنان ادعا شده است.^{۳۱}

البته ما نمی‌خواهیم به شرح «تناقضاتی» پردازیم که ممکن است ناشی از این تئوریها در محافل مذهبی مسیحیان باشد. چه بیشتر علاقمندیم هدفی را که یکی از نویسندگان مسیحی در پیشنهاد این تئوریها ابراز داشته، بیان کنیم.

وی می‌گوید، هدف ما «مبادله» یا «انتقال» افکار و احساسات میان مسیحیان و مسلمانان روشنفکر است. اما پرسش ما اینست که آیا چنین تشابه‌هایی موجب پیدایش اینچنین هدف است؟

شگفتا که بیشتر مردم از نتایج اینگونه عقاید به‌نگام برخورد با احساسات، معتقدات یا تعصبات مردم دیگر بیخبرند.

تصور این امر دشوار است که نویسنده وجه تشابه‌های به اصطلاح موجود میان اسلام و مسیحیت، انتظار دارد که دانشمندان مسلمان نظر وی را استقبال کنند. شعاری که در این زمینه تکرار می‌شود اینست: «با معنی و هم‌روشنی بخش فکر مسلمانان».

ولی چه اشکالی دارد که چنین همسانی‌هایی هرگز وجود

نداشته باشد .

گویا حقایق واکنش مسلمانان که خود قابل بررسی و انعاست، دروضع مؤلف مزبور از نظر تشویق یا دلنردیش، مؤثر نیست . چه او خود اعتراف می کند که روزی یکی از مقایسه های خود را به مسلمانی «آزاده» که دکتر در فلسفه از دانشگاه لندن بود، اظهار داشت و دید که ناگهان او یکه خورد و بدون تردید مطالبی در رد او اظهار داشت. ولی این هرگز مؤلف را قانع نساخت .

ما را هرگز نیازی بدان نیست که سری به سازمان فرهنگی الازهر بزیم و جواب دندان شکنی برای این قبیل مطالب بیاییم . من با سه تن از مسلمانان بظاهر «غربی مآب» که آزاده و دانشمند بودند ، بطور جداگانه تبادل نظر کردم دیدم که هر سه يك مطلب را در جواب من تکرار می کنند منتها برخی با کلمات نرمتر و برخی هم شدید و خشنتر و این اوصاف را به مستشرقین اصلا حطلب نسبت می دادند : «بیمایه» «گستاخ» «کفر آمیز» . حال با کدامیک از اینان میخواهند «تبادل» فکر یا در آنان ایجاد «روشنگری» کنند ؟

پنداشته‌های جسورانه که ناشی از همسانیها و اینگونه
وجه شبه‌هاست شاید برای يك استاد مذهب تطبیقی جالب
باشد. چه او همواره دنبال چیزی می‌گردد که موضوع
مطالعات خود قرار دهد.

همچنین ممکنست اینگونه تلاشهای پنداری، برای
مبشرین نیز بسی خوشایند باشد. چه آنان نیز به دنبال چنین
مشابهت‌هایی می‌گردند تا بدان راه تبلیغ را «هموار» کنند.
علاوه، برای آن دسته از استادان مسلمانی که در
دانشگاههای غرب انجام وظیفه می‌کنند، پرداختن به این
مباحث خالی از فایده نیست. ولی همینها بعنوان فرآورده‌ای
از فکر مذهبی مسیحیت که در قالب مفاهیم مسیحی نیز ادا
گردیده برای مسلمانان دانش‌آموخته، بسی بی‌هدف جلوه
می‌کند.^{۳۲}

این موضوع درست همانندی با يك بحث اجتماعی
دارد که برای آنکه مفید واقع افتد، باید حاوی مطالبی باشد
که موردعلاقه یا قبول طرفین است.

همراه بادقت و بینشی کم و رعایت نکردن کوچکترین
احترام به وجدان خواننده، یکی از مبشرین که در دانشگاه

لندن خطابه‌هایی ایراد می‌کرد کوشیده بود تا در يك مقاله تمام اعتراضهای قرون وسطایی را نسبت به اسلام و محمد ، بگنجاند .

آنچه بیشتر مایه شگفتی است اینکه او در پیشگفتار خود مدعی شده بود که «اطلاعات واقعینانه» ای در اختیار خواننده قرار میدهد و مطلب را چنانکه «واقعیت» دارد با يك داوری بسیار «عادلانه و حساسی» و با احتراز از «مقایسه مغرضانه با مسیحیت»^{۳۳} مورد بررسی قرار میدهد. نویسنده مزبور هنوز از این لافزنیها فارغ نیامده که این جملات را می‌نگارد :

«جای هیچ تردید نیست که محمد عقاید خود را از منابع تلمود و کتب نامعتبر مسیحیان پیشین گرفته و الهامبخش وی به احتمال قوی تعالیم مسیحیت بوده است.»

تنها نحوهٔ بکار بردن کلمات ، در ایجاد شك نسبت به صلاحیت نویسنده کافست. ولی بررسیهای او در بارهٔ این موضوع بطور کلی بیشتر وجود این شك را آشکار می‌کند.

در بسیاری از موارد به شخصیت حضرت محمد حمله کرده است. ولی اساس این حملات بیشتر در آنست که آن حضرت

قرآن را بعنوان کلام خدا «وانمود» ساخته، درحالیکه واقع
اینچنین نیست.

خود اسلام نیز همینگونه مورد بررسیهای اهانتباری
قرار گرفته و مثلاً حج که یکی از ستونهای پنجگانه اسلامست
به فاقد بودن «تعالی روحی و معنوی» وصف گردیده و خود
اسلام سراپا آئینی «سرد و بیروح» معرفی شده است.

اینها ما را به یاد نویسنده دیگری میندازد که قبلاً هم
از او یادی بمیان آوردیم*. او می گفت مقررات اخلاقی اسلام
وی را «منزجر» ساخته است.

قضیه روشنست که این برداشتها تاچه حد به آن واقعیتی
که مدعیش هستند، نزدیک می باشد. نویسنده مزبور چون
قبلاً مبلغ کلیسا بوده، در نوشته های خود، هنوز با همان عینک
مطالب را می دیده و بر روی کاغذ می آورده.

«نقصهای اسلام با موازین مدرن اروپای مسیحی،
اندازه گیری می شود و روشنست که هدف، سوق دادن افکار
به جانب کلیساست.

* مقصود همان Guillaume نویسنده کتاب Islam

است.

نویسندهٔ مزبور کمونیسم را یکی از رشدهای احتمالی جهان امروز مسلمان پنداشته، سپس اظهار امیدواری می‌کند که این « دگرگونی به سوی آئین مسیحیت باشد، آیینی که هنوز به شایستگی به دنیای اسلام معرفی نگردیده است. »

آنگاه به برخی از مباحثات تکراری مبشرین پرداخته، می‌گوید، یکی از موانع « مسیحی کردن دنیای اسلام » وجود قانون ارتداد است و علاوه آنکه یک مسلمان نمی‌تواند بر اثر نداشتن قوانین منظم و مدرن در زمان حاضر، ایمان خویشتن را دگرگون سازد.^{۳۴}

نویسنده در پایان با لحنی آمیخته به احساسات چنین اظهار می‌کند :

« باز هم جهان باید این نکته را درک کند که از عرضه داشت انجیل مسیح به میلیونها نفر مسلمان چه امری رخ خواهد داد. »

از این بیش دیگر نیازی به بررسی آثار حرفه‌ای این نویسنده نمی‌باشد. چه آنها بطور کلی ناظر به جریان حقوقی معاصر در تعدادی از کشورهای مسلمان است. با قطع نظر از قضاوت‌های تکراری اخلاقی آنها بر طبق موازین مسیحیت، در

آنجا يك ایده اصلی می یابیم که بزودی آشکارش خواهیم ساخت.
احکام اسلام (شریعت) نه تنها قانون لایتغیر آسمانی
نیست بلکه در عمل به ویژه در زمانهای اخیر چهره جدید
دیگری بخود گرفته است.

این نکته اندکی ما را متوجه اهمیت تاریخ حقوق
اسلامی می کند. از آن نظر که ریشه های اصلی این حقوق در
قرآن و سنت است، می توان آنرا الهی و آسمانی تلقی کرد
و از آن جهت که عوامل دیگری هم در پیدایش آن از رهگذر
قضاوت بشری ما، مؤثر افتاده اند آنرا به وصف بشری نیز
میتوان انگاشت.

از اینرو حقوق اسلامی پیوسته دستخوش تجدید نظرها
از نخستین روزهای اسلام تا به امروز بوده است.^{۳۵}

حال برای مقایسه به نظر دانشمند دیگری که آثار
برجسته ای در زمینه حقوق اسلامی عرضه داشته، توجه می کنیم.
این دانشمند نتایج علمی خود را با احساسات خصمانه نسبت
به زمینه بحث خود، آلوده نمی گرداند* . گرچه برخی مقامات

* وی J. Schacht است که کتاب مهمانی رویه قضائی در
اسلام را نگاشته (ترجمه کتاب بر بور بقلم مترجم درآینده نزدیکی
به همکاری دانشگاه تهران منتشر می گردد. م.)

اسلامی مطالعات تحلیلی وی را بسیار شگاکانه تلقی کرده ، نکات بسیاری را در آن نیازمند توضیح و شرح میدانند ، ولی تز اصولی وی هرگز با عرف اسلامی تباین کلی ندارد.

حقوق اسلامی را چه در نخستین وهله مقتبس از قرآن و سنت بدانیم ، چنانکه قضاوت عرف ما اینست ، یا آنکه بر اساس تز یاد شده فرآورده‌ای باشد از جرح و تعدیل و تنظیم حقوقدانان امروزی که با حقوق معاصر و تشکیلات اداری سروکار دارند ... بپرحال نتیجه یکیست.

از نظر جوامع نخستین اسلامی ، سازمان حقوقی بر طبق کتاب مقدس اسلام ، گفتار پیامبر و عرف تأیید شده معتبر شناخته می‌شد .

نظیر چنین بیطرفی علمی ، در بررسی رویه حقوقی معاصر اسلامی نیز از طرف نویسندۀ مزبور رعایت شده است . وی معتقد است که قانونگذاری جدید باید بوسیله موازین اسلامی سنجیده شود و برای موفقیت در این زمینه ، شیوۀ قانونگذاری مدرن همانند دوره کلاسیک می‌بایست ترکیبی از عناصر گوناگون بدست آورد . برای تحقیق چنین امری نه شکل گرفتن مجدد و خود به خودی عرف بکار می‌آید

و نه ساختمان غیرمعنوی که رونمای اسلامی دارد . آنچه
لازمست «بالا بردن پایه زندگی جدید اجتماعیست و همچنین
سطح فکر حقوقی نو آنهم از دیدگاه اسلامی»^{۳۶} .

آن زمان که نخستین جدال پیشه گان در اهانت به اسلام و سوء تعبیر تعالیم آن، ره افراط پیمودند، هدفی جز تباها سازی نداشتند.

اما چون مبشرین گام در میان نهادند در اجرای هدفهای خود نیاز به ارائه برخی واقعه‌ها پیدا کردند. آنگاه شیوه بحث به شکل دیگر درآمد یعنی آمیخته‌ای از توهینهای گذشته و بیان «نقصها» بی که به اسلام نسبت می‌دادند.

آنان برای این کار مطالب سنگینی را پیش می‌کشیدند و سپس مقایسه با مسیحیت را آغاز می‌کردند.

هم‌اکنون شیوهٔ پیشین دیگر منسوخ گردیده و شیوهٔ دوم نیز تا حد بسیاری تضعیف شده و یابیه پیرایه‌های نوینی ملبس آمده است. یکی از تجلیات همین شیوه پیشنهاد «اصلاح»* و نوسازی اسلام می‌باشد.

روشن نیست چه کسی برای نخستین بار چنین پیشنهادی کرد و یا واژهٔ «اصلاح» را به مفهومی بکار برد که غربی شدن اسلام نیز ضمناً از آن اراده گردید.

ولی تنها يك نکته روشنست آن اینکه بقدری اراجیف در این باره بافته شده که ما خود را نیازمند آن می‌بینیم که بطور خلاصه معانی این واژه را تشریح کنیم.

خاورشناسان، بویژه آنها که پروتستانند، نمی‌توانند خود را از قید هر آنچه که موسوم به ضرورت اصلاح است، وارهند. این شاید توافقی نباشد که علمای یهود (و کاتولیک‌های روم) به ندرت گامی جدی در این راه برمی‌دارند. زیرا این هدف تقریباً بطور در بست به چنگ اندیشمندان پروتستان افتاده است.

گرچه مطالب زیادی از سوی مطبوعات دربارهٔ «نوسازی»

درزمینهٔ اسلام مدرن ، انتشار یافته و گرچه در برپا کردن این زمزمه‌ها هیچ سستی و کاهشی دیده نمی‌شود ، با اینوصف هنوز جا دارد که ترکیب واقعی و ارتباط این افکار نیز به وضوح بیان گردد .

چون این نقاب‌راکه ناآگانه برچهرهٔ پیشنهاد «رفورم» دراسلام زده شده به یکسو افکنیم ، خواهیم دید که اینهم کوشش دیگریست به منظور دگرگون ساختن دید مسلمانان و امکان بخشیدن به نزدیکی آنان به جهان مسیحیت ، یا بهتر بگوئیم ، به شکل پروتستانی مسیحیت .

اسلام باصرفنظر از اینکه خود تمدن و فرهنگست ، دارای دوجلوهٔ اساسی میباشد : یکی عقیده و دیگر قانون . عقیده ، يك امر ثابت جهانی ولایتغیراست وهیچگاه دستخوش دگرگونی نمی‌گردد .

اما قانون قسمتی از پیام‌های وحیی گرفته‌شده و قسمتی هم باداوری واستنباط خود بشر از سنت و شیوهٔ نبوی اقتباس گردیده است . بهمین جهت قانون یا بعبارت دیگر احکام اسلامی ، از زمان خلفای نخستین تا به امروز ، پیوسته تابع تفسیر وتعدیلهایی بوده که از طریق مقررات اداری و حقوق

ورویه عرفی و اخیراً هم به موازات قانونگذاری ملی ، پیش می آمده .

حال این سؤال پیش می آید که طرفداران «رفورم» ناظر به کدامیک از این جهات هستند و دقیقاً پیشنهادشان متوجه کدامین قسمت است ؟

بحث در پیرامون جزئیات ، مورد علاقه ما نیست . ولی آنچه که باید اینجا روشن گردد اینک از نظر هر انسانی که مینش واطلاعات اصیلی اسلام دارد ، رفورم پیشنهادی در زمینه اصول معتقدات اسلامی ، هرگز قابل اجرا نیست . مگر آنکه نخست آنها را از درجه اعتبار و ارزش بیندازیم .

از اینرو بسیار بعید است که یک متفکر اسلامی آماده به پیاده کردن چنین طرحی شود و از آن بعیدتر آنکه روزی پیش آید که یکی از مقامات مذهبی بر این کار صحه گذارد . چنین مقامی هرگز «ماسک جدید» این گزافه را نیز تأیید نخواهد کرد که اصول عقیدتی مسیحیان که مبتنی بر تجسم خدا و احساس گناه نخستین^{۲۷} است ، با سازمان خداشناسی اسلام مقایسه شود .

در بدست آوردن شاهی برای اینگونه آشفتگیها

و بهم ریختن مباحث در مورد «رفورم» پیشنهادی، کفایت که انسان وضع مشکوک آن نامسلمانانی را که طرفداری از اسلام می‌کنند، مورد توجه قرار دهد.

آنان از طرفی وا نمود می‌سازند که اسلام بسیار «سرسخت» و انعطاف ناپذیر است و در سازمان وی کوچکترین جای تغییری نیست. از طرف دیگر، همینها چون تغییرات گوناگونی در اجرای احکام اسلامی مشاهده می‌کنند، بیدرنگ آنها را عامل ضعف تدریجی شریعت خاطر نشان می‌سازند. بیشک این موضوعیست که جامعه اسلام بهتر می‌تواند درباره آن داوری کند. چه همواره دواصل راهنمای ایشان در پیدایش چنین دگرگونیها بوده است:

یکی «اصل مصلحت» که حافظ منافع جامعه مسلمان است و دیگری «اصل عدل» که هماهنگی میان مفاهیم و رویدادها بوجود می‌آورد.

تازه در باره اینگونه دگرگونیها نیز اعتراضهایی برخاسته که شامل زمان ماهم می‌شود. برای آنکه اعتبار وصحت آنها تضمین شود باید همان محکی را که در زمانهای پیشین نیز ضروری بود، در امروز هم بکار بست.

تصویب علما و تأیید عموم ، عناصر مؤثر و مقتدر این امرند که چون فنر هر گاه که هیأت جدیدی بر آن همواره آید ، به اقتضای طبع پس جهنده خود ، از جابر جهیده حالت اصیل خود را دگر بار ، بدست می آورد.

نخستین خاورشناس انگلیسی زبان * که در عصر جدید آثار اندیشمندانهای درباره اسلام عرضه داشته و دنباله افکارش را پیروانش با خلق آثاری دیگر گرفته اند ، بسیار دقت می کرد که مبادا در امری بیجا دخالت کند و یا بیجهت صحنه بر چیزی گذارد .

آنچه را که مسلمانان انجام می دهند و یاد آینده بر طبق اصول عقیدتی و مقررات خود مرتکب خواهند شد ، همه از نظر این خاور شناس ، به مراجع اصلی خود یعنی علما عرضه می شد ^{۳۸} .

اما دیگر دانشمندان چون وی تا بدین پایه دقیق نبودند . از ارزیابیهای توصیفی خود به پیشنهاد « راه حل » های آمرانه و حتی به پیشگوییهای پیغمبرانه ، گستاخی نمودند .

* H. A. Gibb

کسی که با سازمان مذهبی بیگانداست، هرگز نمی تواند هم به مقدسات اولیه بی اعتنا باشد و هم انتظار برد که سخنانش را به احترام گوش فرا گیرند.

درک مذهبی يك نوع مشاهده اشراقی و روحیست .

آنها نمی توان با شیوه های تحلیلی و انتقادی بدست آورد.

آنان که بیرون از دایره سازمان مذهبی اند ، هرگز

قادر نخواهند بود این همه شکوه مشهودات درونیان را دریابند^{۳۹} .

این حقیقتی است که از لابلای سطور کتابها به چنگ

نماید. ازینرو خاورشناسان که بیشتر معلوماتشان از اسلام

منحصر به همان دریافته هایشان از کتابهاست، حقایق ساده ای

را نادیده گرفته ، طبیعت و هدف «رفورم» ای که طرفداران

نامسلمان اسلام مدعی هستند، باز نشناخته اند . همچنین به

مشکلاتی که خانه زادهای جامعه اسلامی در تفهیم ارزشهای

خود به بیرونیان نااهل دارند، پی نبرده اند .

در موارد نادری که اینان با دانشمندان اسلامی روبرو

شده وارد گفتگو و بحث می شوند ، نتایج رضایتبخشی غالباً

گرفته نمی شود .

مسلمان اینرا مسلم پنداشته که خاورشناس با او

کوچکترین تفاهمی برقرار نخواهد کرد. علاوه مشکل زبان درمیانست. بسیار کمند خاورشناسی که بتواند بحثی با یک مسلمان روشنفکر به زبان عربی (یا پارسی و ترکی) آغاز کند که مقصود خود را بخوبی تفهیم گرداند.

از طرفی آن دسته از مسلمانانی که توانسته اند به برخی زبانهای اروپایی تکلم کنند، باز به ندرت می توانند از مفاهیم غیر صریح آن زبان سود برند و یا میراث کلاسیک آنرا در جای صحیح و مناسبی، بکار برند.

اینها پاره ای از موانع کارند که اظهار نظرات خاورشناسان را غیر عادلانه یا نامطلوب، جلوه گر می سازند. بهنگام جمعآوری مطالب این کتاب، نویسنده با تعدادی از خاورشناسان، مسلمانان و دانشمندان عرب در اروپا، امریکا و جهان عرب وارد مذاکره شد. موضوعی که شایان یادآور است و با این بخش از کتاب ارتباط دارد اینکه یکی از دانشمندانی که عهده دار آموزش تعالیم اسلامی در یکی از دانشگاههای غرب بود چنین اظهار نظر می کرد:

« برخی از خاورشناسان را می شناسم که چون با دانشمندان اسلامی روبرو می شوند، باد نخوت و خود برتر بینی

به گلو میندازند و چون مطلبی را پرسش می کنند چنانست که گویی میخواستند و نمود سازند که خود بیشتر دانا هستند . درحالیکه زاویه دید آنان کاملاً متفاوتست و ازبینش واقعی ناچیزی ، برخوردار هستند .»

این نکته را به مناسبت ربطی که باموضوع «نوسازی» داشت با کمی مالایم کردن لحن آن در ترجمه ، اینجا آوردیم . ولی نباید تصور شود که این نوع رنجش را برخوردهای سطحی اجتماعی یا فرهنگی بوجود آورده است . حتی می توان گفت که درنخستین وهله ، از انگیزه های تند مذهبی هم بوجود نیامده است .

در آنجا دو عامل دیگر است که این احساس درد انگیز را سبب گردیده ؛ یکی همان برسیمهای نامیمون در تاریخ اسلامی است که در واقع زائیده طر حهای تبلیغی و خصومتبار است . و عامل دیگر ، برخوردهای ممتد نظامی میان جهان اسلام و مسیحیت می باشد که هنوز ، بطور نا آگاهانه یا خود آگاه ، نقش خود را در تعیین سرنوشت مسلمانان ایفا می کنند .

در همین اواخر بود که این احساس نامطبوع پدید آمد و داعیه «نوسازی» به انگیزه سلطه سیاسی مسیحیان بر بسیاری

از سرزمینهای اسلامی، برملا شد.^{۴۰}

برخوردی که در روزگاران پیشین میان افکار یونانی و اسلام رخ داد، کاملاً چیز دیگری بود. چه اسلام بر عرش قدرت تکیه زده بود و عناصر خارجی را به دلخواه خود می پذیرفت یا طرد می کرد.

اما امروز آن بازشناسی آزادانه بوسیله فشار عوامل و عناصر نامسلمان خارجی، محدود و یا ناپدید گشته است و همانطور که مسلمانان نیز گاهی شکاکانه بدین حقیقت پی می برند، همه آنها به الهام تأمین مصالح دیگرانست.

این خود روشنگر آن نکته است که چرا «اصلاح طلبان»ی که الهام و تشویقشان از سوی غرب بود، هرگز در اندیشه والای مسلمانان، جایگاهی شامخ پیدا نکردند. آنان بیشتر از سوی خاورشناسان و پیروانشان تحسین می شدند. آنگاه از طرف دیگر اصلاحگران اصیل ملی غالباً به نشان «مرتجع» بودن. داغ ننگ به پیشانی می گرفتند.

آنانی هم که شیوه معتدلی در پیش گرفته اند کم و بیش مانند پیشینیان عصر طلائی خود به تأیید نادرستی روی بردند چه آنان آنطور که ما می دانیم به حد کافی پیشروی نکردند

ونه می توانستند بیش از آنچه که انجام دادند کاری از پیش برند. علما در هر زمانی جنبش گروهی را به دست دارند که بایشان نشان می دهد که تا چه حد می توانند پیش روند ، چه نوع سازشهایی باید قبول کنند و کجا به منظور پشتیبانی از سازمان خود باید پافشاری کنند .

عبده و هواخواهانش بنیانگذار چنین سازشی بودند. ولی از طرف دیگر، نه نهضت «تصفیه گران» افراطی از دسته وهابیان و نه «آزادیخواهان» برخی مسلمانان هند ، به نظر ایشان و نه جامعه مسلمانان بطور کلی آنها را تأیید کردند.

نخستین شرط اساسی و لازم برای هر تحول موفقیت آمیز (یا اصلاح) آنست که جنبش از درون خود آن بجوشد و به نظارت و الهام بیگانه متکی نباشد.

دومین شرط چنین تحولی آنست که رهبران اندیشمند واقعی بتوانند آن دگرگونیها را بپذیرند .

از زمان **سلطان سلیم سوم** که نوسازی در امپراتوری عثمانی را پیش از پایان قرن هجدهم ، آغاز کرد و از هنگامی که انگلستان دست به فعالیتهای حقوقی در هندوستان ، زد و برخی متفکران اسلامی را وادار به تطبیق قوانین مذهبی

با وضع حاکم نا مسلمان ساخت .. دیگر تا به امروز پیوسته
تغییراتی در بکار بستن حقوق اسلامی اعمال می شده .

میزان این دگرگونی هر روز در نوسان بوده است. یعنی
یا به سرعت انجام می شده و یا در مواردی به تأخیر میقتاده و
این به موازات تلاش ملت‌های مسلمان در راه بازستانی سلطه
و اقتدار و یا به چنگ آوردن استقلال خویشتن ، صورت
می گرفت .

اگر در آغاز بوقوع پیوستن این دگرگونیها ، بانگ
اعتراض مردم بلند بر می خاست به جهت ترس آنان بود از
اینکه می دیدند حقوق مقدسشان به زیر نفوذ افرادی نامسلمان
در آمده. و اگر این اعتراض کم کم فرو نشست با آنکه دگرگونیهای
مزبور روز به روز افزوده می شد ، بدان جهت بود که
یا در پناه زمامداران مسلمان خود احساس آرامش می کردند
و یا می دیدند که مقامات مذهبی خود را با شرایط روز تطبیق
داده و وقایع انکارناپذیر را به چشم واقعینی می نگریستند.
بنابراین درست نیست اگر کسی بگوید اسلام بسیار
انعطاف ناپذیرست و هیچگونه دگرگونی و تحولی را در زمینه
خود تأیید نمی کند .

به جز معتقدات اساسی و مسلمیات دین که هسته مرکزی
مذهب را تشکیل می دهند ، اسلام در زمینه بسیاری از امور
که زندگی فرد و جامعه را بدانها تنظیم می کند ، دگرگونیهای
مهمی بخود پذیرفته است .

با اینوصف یکی از دینشناسان مسیحی که مبلغی
روشنفکرو یا اسلامشناسی مبلغ و صف گرفته ، چنین می نویسد^{۴۱} :
«اسلام یا باید در روح و مبانی خود با دگرگونی ،
تصفیه به عمل آورد و یا آنکه رابطه خود را با زندگی یکسره
قطع کند .»

مفهوم دقیق این جمله را مشکلست که دریا بیم . ولی
در پر تو مباحثی که در این فصل گذشت قسمت اول این گفتار ،
غیر منطقی بنظر می رسد و اما بخش دوم ، همانند پندیست
که بیگانه ای به مسلمانان می دهد تا آنان یادگیرند چگونه
با دین و آئین خود ، رفتار کنند .

اینست میزان ابهامگویی میان هواخواهان «رفورم»^{۴۲} .
آنان بدون توجه به معانی که این واژه بهنگام تفسیر لازمست
خویشان را بایک سلسله گفتارهای کلی سرگرم ساخته اند که
هیچکدام از آنها تاب بررسی و موشکافی دقیق علمی ندارند .

بیشتر آنان که درباره «نوسازی» قلمفرسایی می‌کنند نه تنها در ابهامی عمیق فرو هستند داعیه حمایت از دیگران هم دارند.

آنان با عبارات جالبی متفکران امروز اسلامی را روشنفکران بیمایه و یا افرادی بدون ثبات روحی، می‌خوانند.^{۴۳}

در بحث پیش روشن گردید که اینان خود تا چه پایه گرفتار ابهام‌گویی و عدم ثباتند، هم در معنایی که برای «رفورم» منظور دارند و هم در حمایتی که نثار مسلمانان می‌کنند تا بیایند و در باره عرف که‌نسال خود «فکر دوباره» ای‌کنند.

از استادان پیشین عربی در دانشگاه لندن ، قرآن همانند
«شعری سبک» نمودارگشته است. همین استاد بهنگام اشاره
به مقام محمد عبده در افکار جدید اسلامی چنین می نویسد :
« او رهبر کسانی شد که دریافتند در اسلام اشتباهاتی
وجود دارد و با اینوصف همچنان به وفاداری نسبت به آیین
خود باقی ماندند .^{۴۵}»

برای این جمله اگر معنای روشنی بیابیم همانست که
باید بگوئیم به عقیده نویسنده برای مسلمانان تنها يك راه
باز است و آن اینکه بر ملا سوگند یاد کنند که دست از آیین
خود بیکباره شسته اند .

البته هر کسی که شیوه عربی قرآن را درک نمی کند قادر
نخواهد بود که به طبع واقعی اسلام و نفوذی که بر هواخواهانش
دارد ، پی برد .

در پرداختن چنین جمله هایی که گاهی بر سبیل اتفاق
ادا می شود ، محاسبه شده که طوری باشد که عقیده راست را
متزلزل گرداند و همچنین در بینش گوینده آن نیز ما تردید
حاصل می کنیم .

بدیهیست هیچگاه محمد عبده اندیشه یا احساس نکرد

در بحث پیشین همچنین این نکته یادآوری شد که چه نیکوست همین نویسندگان را توصیه کنیم که بخشی از نبوغ انتقادی خود را به شواهدی اختصاص دهند که از آنها اینگونه مطالب را نتیجه گیری کرده اند.

بنظر ما قسمتی از این خلط بحثها پدیده نوعی سوء تفاهمست. هنگامی که يك خاورشناس دم از «رفورم» می زند، دست کم سایدای از حوادث ۱۵۱۷ و جریانهایی که از پی آنها درآمده، در اعماق روانش گسترده شده که وی بطور ناخودآگاه، آنها را محك مقایسه قرار می دهد.

از طرف دیگر وقتی می بینیم يك متفکر اسلامی سخن از «اصلاح» می راند، چون سوابق ذهنی چون آن شرقشناس ندارد، منظورش یا «بازگرداندن» اسلام به روزهای پرشکوه اولیه است و یا «تصفیه» کردن آن افزوده های نامعتبرست که در رفتار مسلمانان پدیدار آمده^{۴۴}.

در تمام این موارد هرگز اثری از «گسستن» بندهای راست اندیشی کلاسیک اسلام دیده نمی شود که از لحاظ عقاید اصولی یا مصالح حزبی پیشنهاد شده باشد.

گویا این یکی از پندارهای غلط باشد که در ذهن یکی

که در اسلام اشتباهاتی وجود دارد. آنچه او و هواخواهانش را به اندیشه و هراس مینداخت اشتباهها و نواقص کار خود مسلمانان بود، نه اسلام.^{۴۶}

نه آنان و نه دینشان هیچکدام نیازمند اصلاح و رفرم نبودند.

در اینجا نکته‌ای لازم به تذکر است و پیش از آنکه به مطالب دیگر پردازیم باید آنرا کاملا روشن گردانیم.

این کتاب بهیچوجه حاوی مطلبی نمی‌باشد که در مقام پوزشخواهی یا دفاع از چیزی عنوان شده باشد. تنها تقاضای ما روی آوردن به اندیشه روشن، موازین واقعی و ادب و تواضع است.

در آثار شرق‌شناسان واژه «پوزشخواهان» بصورتی درآمده که تقریباً از آن سوءاستفاده می‌شود. همچنینست واژه «دفاع». اما نویسندۀ این کتاب خود را بطور کامل وارد شیوه و افکار مدافعان و پوزشخواهان نمی‌کند.^{۴۷} با اینوصف شرایطی را که در پیدایش آنان دخیل بوده نیز از ذهن خود به دور نمی‌راند.

فرهنگ یا عقیده‌ای که به ندای مبارز طلبانه بیگانه پاسخ نمی‌دهد، فرهنگ یا عقیده‌ای مرده است.

بطور مسلمانی (و شاید تمام مسلمانان) بطور

بیان ساده صورتی بابت تنها شایسته پیشترینه

ادامه باند؟

حال چرا اینگونه انبیا م باند در هر دو جنبه اینچنین

داشت ، روبرو می شد .

شد این باند با انبیا م با این اقبال مقابل خود

سنگ فکری خود روشن نبودند . که چه چنانکه اخیراً اشاره

در مورد فیودرست که نخستین «مداقعات» اندکی در

طنین تجاوز در صحنه معاصر ، موجب انعکاس دفاع است .

بازگویی این امور شاید خالی از فایده نباشد . از آن مهمتر

روشها اغلب خام و ناپخته انتخاب می شدند .

افکار گاهگاهی همگامی خود را از دست می دادند ، و اگر

شیوه‌ای که بنیادین بنده شده از روی ستا بردگی بود ، اگر

در آنجا دیگر چیزی جز شیوه دفاع باقی نمانده بود .

آورد ، و سایر تجاوز متقابل محسوس و با شکلی مقیود بود .

زمنه های نظامی ، اقتصادی ، استاسی ، فرهنگی و فرهنگی وارد

در عصر جدید هنگامی که غرب حملات سنگینی در

عموم) به يك خوشامد گویی یا تعارف دوبار - اگر نگوئیم ده بار - پاسخ می دهد . اگر او مردنجیبی باشد هرگز دشنام را به دشنام جواب نمی گوید ولی اگر بیحرمت گردیده باشد دهان خود را به دشنامی غلیظتر از آنهم آلوده می سازد .

«بیحرمت» واژه مبالغه آمیزی نیست که آنرا در مورد احساس مسلمان معتقدی بکار می بریم که مجبور گشته اها انتها، دشنامها و سوء تعبیرهای بیگانه را بشنود و یا آنکه بخواند. افراط در هر امری انگیزه افراط متقابلست . از اینرو گاهی که کاسه صبر مسلمانان لبریز می شود ، حتی اگر نویسنده دانشمند و وارسته ای هم باشد ، نظیر بیحرمتیهای حریف را در پاسخگویی تکرار می کند^{۴۸} .

چون چنین مسلمانان وارسته و اندیشمند منحرف می شوند ، چنانکه در اوج مباحثه و یا بر اثر کشیدن رنج اهانت این امر روی می دهد ، آنگاه خاور شناسان فوری «عکس العمل» آنان را مورد توجه قرار می دهند و اما «انگیزه» به ندرت توجه آنان را به همان میزان بخود ، جلب می کند. امروزه این نکته شایان یاد آور است که آن دسته از مسلمانانی که به ندای مبارز طلبانه ، پاسخ مساعد می گویند

آنهم آنچنانکه ستایشگران غربیشان انتظار دارند ، به «آزادینخواهان» موصوف می گردند .

اما این بشرط آنست که آنان مبانی غرب را به رسمیت بشناسند ولی همینکه نشانی از «بازگشت» و ارتجاع آشکار ساختند بیدرنگ این بر چسباز روی آنان برداشته می شود .

آنان که در مراحل نخستین به عنوان «غربی مآبان» شناخته شدند ولی سپس بیدار گشته ، روح و وجدان خود را در چهار چوب سنتهای اصیل خویشتن قراردادند «مرتجعین» خوانده می شوند . ولی باید دید از این واژه «مرتجعین» چه معنایی منظور است ؟

اینکه برخی از راهی که رفته اند باز گردند و بار دیگر به منزلگاه نخستین خود پناه برند ، در اسلام بیسابقه نیست . در غرب نیز حتی در همین روزها بازگشت به وضع سابق مذهبی یا فکری ، اتفاق می افتد .

در اسلام بازگشت به شیوه پیشین ، بهنگام رو برو گشتن با عناصر خارجی ، پس از گذشتن از سه مرحله انجام می گیرد :

در نخستین گام تزلزل و عدم اطمینانی پدید می آید. در مرحله دوم گزینش به منظور تعدیل و ایجاد هماهنگی رخ می دهد و در آخرین مرحله پذیرش یا طرد صورت می گیرد.

چیزهایی که در این مرحله اخیر پذیرفته می شود، چنان در پیکره سازمان اسلامی هضم و جذب می شود که دیگر ماهیت نخستین خود را عملاً از دست می دهد.^{۴۹}

بنابراین طرحی که هم اکنون ذکر شد، دیگر تزلزل و عدم اطمینان هیچگاه استوار باقی نمی ماند، بلکه آن يك حالت سطحی و یا زود گذر است.

بسیاری از آنان که تحت تأثیر غرب قرار گرفته اند چه مستقیماً در دانشگاههای آنجا تحصیل کرده و یا بطور غیرمستقیم خود به مطالعاتی پرداخته باشند، همه فاقد تربیت اساسی ملی هستند.

برخی در نخستین وهله شیفته «فلسفه‌ها»ی جدید گشته اند. ولی در مقام ارزیابی و بکار بستن آنها ناگهان به میراث خود دست یافتند.

کشاکش درونی که همواره ملازم این شیوه است بیشتر

منتهی به اعتراف کردن ارزشهای روحی و معنوی ، در اسلام
گردیده که گاهی هم به صورت مبالغه آمیزی ، در آمده است .
بیشک همه جا استثناهایی وجود دارد . بنابراین ، آنچه
در عبارات پیشین گفته شد شامل شیوه کلی تمام تحصیل کردهای
چنانی نیست بلکه ما همچنین سبک فکری آن دسته از
متفکرین یا نویسندگان معاصر عرب را نیز به ذهن داریم .
در این مورد بجاست به چهره دیگری از تزلزل مورد
بحث نیز نظری افکنیم ، چهره ای که هم آشکار است و هم کمتر
بدان بذل توجه می شود .

شرق شناسانی که انگشت روی حیرت زدگی برخی
مسلمانان فهمیده می گذارند فراموش کرده اند که آنان خود
نیز سهمی در بوجود آوردن چنین حیرت زدگی دارند . سهمی
که در عرصه مطالعات اسلامی بسی بزرگ جلوه می کند .

اکنون یکی دو نسل است که دانشجویان مسلمان در
مکتبهای مادی اینان ، چه در غرب یا شرق ، تحصیل فرا
گرفته اند . بیشتر آنان اطلاعات کافی از علوم مذهبی خود
ندارند و از اینرو چون به مطالعات اسلامی یا عربی در
سازمانهای مادی می پردازند ، با مشکلاتی اخلاقی و فرهنگی

دست به گریبان می‌شوند .

نویسنده از تحقیقاتی که بعمل آورده بدین نتیجه رسیده است که تنها جنبه فرهنگی و آموزشی است که همواره مورد توجه آنان قرار می‌گیرد .

بگذارید سخن به صراحت گویم . آن خاور شناسی که مثلا معتقد است که قرآن انشای خود پیامبر است و چنین می‌پندارد که وی افکار خود را از منابع یهودی و مسیحی گرفته است و آنگاه همین عقاید را به دانشجویان مسلمان خویش فرا می‌دهد، تنها این يك وظیفه فرهنگی نیست که انجام می‌دهد . چه او عهددار وظیفه اخلاقی نیز هست و باید درست بیندیشد که تعلیمات او عقیده مذهبی را در ذهن دانشجویش متزلزل می‌گرداند .

همین افراد ناپخته و بی‌تحرك هستند که دانشجویان «پیشرفته» بشمار می‌آیند و نظرات «بدعت آمیز» استاد یا دیگران را از کتابها نقل می‌کنند . آنهایی که بیشتر از این چیزها بلدند در گذراندن امتحان و بدست آوردن نمره موفقتر از آن دسته دیگرند که در سر هوای بحث و انتقاد می‌پرورند و بیباکانه با استادان خود بر سر نظراتشان ، درمیفتند .

از اینرو يك بازگشت (ارتجاع) شدید - به معنای عادی کلمه - از طرف این دانشجویان نسبت به تعلیماتی که دریافت می‌داشتند ، آشکار شد .

بازگشت (ارتجاع) گاهی از طریق خامی صورت می‌گیرد و آن هنگامی است که دانشجویان ناپخته‌اند. گاهی هم به طریق مثبتی این بازگشت عملی می‌شود و آن درجائست که آنان به كمك مطالعات و بازتابهای بعدی ، به خویشتن پی برده ، آنچه مایه ناسپاسگزاری و بیحرمتی به استادانست . از خود نشان می‌دهند .

برای این هر دو نوع بازگشت دو مثال لازم به تذکر است. از برخی اساتید یکی از دانشگاههای مهم خاورمیانه چنین گزارش رسیده که دانشجویان وقتی به مطالب نامربوطی در باره اسلام و ملیت مسلمانان در کتابهای غربی برخورد کردند، آنها را دریده و به پاسخگویی برخاستند. خودنویسنده نیز برخی از اینگونه کتابهای دریده شده را در کتابخانه‌های دانشگاههای لندن و هاروارد دیده است.

نمونه دیگر که شاید جدیتر هم باشد آنجاست که افراد مسؤولیت‌دار رموز و اسرار موقعیت خویشتن را نمی‌پایند.

چون در ژانویه ۱۹۵۸ سمیناری در لاهور در مورد مسایل اسلامی تشکیل شد کمیته‌ای از ساکنان آن شهر بختنامه‌ای برای نمایندگان غیرمسلمان صادر کرد. از آنان درعین ادای احترام لازم جداً خواهش شده بود که « بسیار مواظب باشند تا احساسات مردم مسلمان آن کشور اسلامی را با ابراز مطالب ضد اسلامی، در زمینه فرهنگ یا حقوق، جریحه‌دار نسازند. » اما کمیته سمینار این بختنامه را هنگام تقدیم آن به نمایندگان اصلاح کرد و قسمتهای تند آنرا حذف کرد.

ممکنست به آسانی این سانسور را نوعی خطا تلقی کنیم و چه بسیارند کسانی که سلاح دربر کرده به دفاع از آزادی عقیده و فرهنگ برخیزند.

ولی اگر خوب بنگریم درمی یابیم که شیوه‌های فرهنگی نیز بر طبق شرایط زمان در جریانست. وضع جهان در سالهای ۱۹۶۰ مطمئناً مانند سالهای ۱۹۰۰ نبود. روابط بین‌المللی بویژه روابط میان غرب و جهان اسلام، در سطح دیگری پدیدار می‌گشت.

معنای جمله «جریحه‌دار ساختن احساسات» را که در

بخشنامهٔ مزبور بکار رفته باید حتماً مورد توجه قرار دهیم .
ما باید حتماً جویای حقیقت باشیم و این ممکنست که
عقاید و نظراتی ابراز کنیم بی آنکه نظرها نسی نسبت به مخالفان
عقیدهٔ خود داشته باشیم. آنچه تنها در این موارد لازمست رعایت
احترام ، بردباری و جانبداری از میانروی نسبت به عقیدهٔ
مخالفت .

پیش از آنکه به این بخش نیز پایان بخشیم نکته‌ای
شایان یادآوریست .

خاورشناسان تنها در يك جا سخن به صدق گفته‌اند .
آن اینکه مسلمانان امروزی نسبت به شعایر و اخلاق خود
بی بند و بارند. اما این يك نوع تشخیص بیماریست که مسلمانان
اندیشمند نیز خود بدان دست یافته‌اند و برخی نیز بانگ
اعتراض بر این وضع نامطلوب بر آورده‌اند . حتی یکی از
نویسندگان اخیراً کتابی زیر عنوان «آیا ما مسلمان هستیم»^{*}
نگاشته است. باهمهٔ این وجود ، باید بدانیم که این پدیده
هرگز ویژگی به جهان اسلام ندارد؛ عدم توجه به مذهب امروزه
جهانگیر شده است.

* هل نحن المسلمون؟ نوشتهٔ سید قطب

در هیچ زمانی عمل به مرحله کمال مطلوب نرسیده و
تمرد همه جانبه نیز هیچگاه در هیچ سیستم مذهبی ناشناخته
نبوده است .

علما مردم را از دورا دور کنترل می کنند تا مبدا به
عقاید خود بی اعتنا گردند ولی آنان به ندرت «ضمانت اجرایی»
در این کار خود پیدا می کنند .

در هر حال ، اسلام چون نیروی شگرف بر سر پا
ایستاده و میان گروندگان خود رشته ای ناگسستنی بر تابدیده
است . اسلام ما را به يك پیمان برادری جهانی فرامی خواند^۵ .
عقل گرایان ، ملحدان و عیبجویان بیشك وجود دارند ولی
جامعه اسلامی جامعه ایست با گروندگان راست کیش که در
احساس و عواطف استوارند گرچه این معنی همیشه به نظر
دیگران جلوه گر نمی آید .

اینک از زاویه دیگر بحث خود را دنبال می‌کنیم. این مطلب که چگونه با اسلام معاصر، یا به تعبیر آشکارتر با ملیت مسلمانان، سلوک می‌شود محور گفتار کنونی ماست.

در حالیکه بسیاری از گفتارهای کلی خالی از گزاره نیست، با اینوصف می‌توان با خاطری آسوده این را ادعا کرد که برخی عرب‌شناسان (همچنین متخصصین ایران‌شناسی و ترک‌شناسان) ناراضامندی خود را نسبت به ملت‌های مورد مطالعه خود پنهان نداشته‌اند. البته ناراضامندی واژه ملایمی بود که برای بازگو کردن احساسات آنان برگزیدیم.

هرگاه این بازشناسی مرض اساساً درست باشد، دیگر ما با آثار دردانگیزی روبرو هستیم که از آن بروز کرده و درست همانند عناصر تعصب، نفرت و کینه توزیهای منعکس در آثار منتقدین قرون وسطی، خواهد بود.

همین عوامل چون گسترش یا بند چنان فضای مطالعات دوره جدید را سم آلوده می کنند که در گذشته، مطالعات پیشینیان، به دلایلی که هم اکنون نیز وجود دارد، همانسان مسموم گردیده بود.

این نکته را اخیراً گوشزد کردیم، دانشجویی که نسبت به مطلب مورد مطالعه خود نظر مساعد و یا لااقل دید بیطرفانه ای ندارد، بطور ناخود آگاه یا خود آگاه، در مخاطره بزرگی میفتد که از داوری عادلانه دستش کوتاه میگردد.

بطور کلی رابطه عاطفی و معنوی میان يك دانشپژوه با موضوع مورد مطالعه اش، باید دست کم همانند رابطه آن دادرس بیطرفی باشد که در دیوان قضا با متداعین خود، پیدا می کند.

ولی جای تأسف آنجاست که دانشجویان رشته مورد

بحث ما از این حداقل تأمینی که لازمست در برابر تعصب و
بینش نارسا داشته باشند ، محرومند .

از نظری وضع نویسندگان معاصر ، نوعی میراث از
پیشینیانست که تنها برچسب آن دگرگون شده . یعنی همان
کینه و تنفر عقیده‌ای و مذهبی کهن که همپایه یا جایگزین آن
در امروز ، ناسازگاریهای ملی و ایده‌ئولوژیکی ، گردیده
است .

چون به این حقیقت قابل درك خوب توجه کنید در-
می‌یابید که توده‌ای از تعصب و کین در مخفیگاههایی که کمتر
به فکرتان می‌رسد ، انبان شده و به وسیلهٔ افکاری که کمتر
احتمالش را می‌دهید ، نگهبانی می‌شود .

باردیگر سخنی ، با آنکه واهمه از گزافگویی داریم ،
باجنبه‌ای کلی و عام بر زبان می‌رانیم . آن اینکه به راحتی
می‌توان فصل یا عبارتی از کتابی را نقل کرد تا ثابت شود زمانی
که يك خاورشناس معتدل ، علاقه یا لحن سازگاری نسبت به
موضوع خود ، ابراز می‌دارد اکثرابه خاطر ادبیات یا زبان عربی
(فارسی یا ترکی) و یا به پاس حرمت تأسیسی در اسلام نمی‌باشد .
جانبداری از اسلام ، اگر تاکنون رخ داده باشد ،

بسیار به ندرت بوده . همینسان مشکلت یکی از کارشناسان غربی را پیدا کنیم که نظری سازگار یا دست کم بیطرفانه در درك ملیت مردم مسلمان داشته باشد .

در بخشهای پیشین این کتاب نکته‌ای که روشن شد این بود که چگونه مطالعات اسلامی در گذشته ، بر اساس پنداری مبتنی بر پندار دیگر و یاد در هم ریختن حقیقت با وهم و سفسطه ، صورت می‌گرفت .

براستی گاهی پنداشته‌ها چنان ارجمند می‌شوند که تا پایه حقایق قطعی ، اوج می‌گیرند . و نیز او هام همیشه در لفافه و در لباسی که سستی آنرا می‌پوشاند ، آشکار می‌گردند . آنگاه نتیجه نقل و دگر بار نقل کردنهای ناشیانه ، فراهم آمدن توده‌ای از معلوماتست ، آنهم مملو از تحریف و ظفره زدنها .

هم‌اکنون دیگر سوت خطر باید به صدا درآید . چه این‌کوتاه بینیها که تاکنون منحصر به مطالعات اسلامی بود ، امروزه گسترش یافته و مطالعات موسوم به ناسیونالسیم‌عرب را نیز در بر گرفته‌است . حال اگر این امر تنها در عرصه خودنمایی سیاستمداران و روزنامه نگاران ، باقی می‌ماند باز تا حدی

قابل اغماض بود. ولی فاجعه در اینست که اخیراً دانشمندانی شیفته آن شده‌اند که اغلب عهده دار منصبهای فرهنگی می‌باشند.

به صدا درآوردن سوت خطر، تأمین‌کننده دو هدف است؛

یکی آنکه توجه همگان را به زیان ادامه این نزاع طولانی جلب می‌کنیم.. نزاعی که سالها میان غرب و اسلام در گرفته و جای نگرانیست که با برجسبهای گوناگونی برای همیشه ادامه یابد.

دوم آنکه از برخی خاورشناسانی که اخیراً مایل به « تحقیقات مدرن » شده‌اند بخواهیم تا برای آنها نیز دست‌کم همان ارزش علمی را قایل بشوند که برای تحقیقات قرون وسطی.

هنوز وقت از کف نرفته و بنا بر این میتوان وضع را بطور کامل مورد توجه قرارداد.

بر عمر تحقیقات اسلامی سده‌ها می‌گذرد، ولی هنوز مطالعات در باره ملیت عرب مانند خود موضوعش، تازه است.

جویباری که از ادبیات پیش از جنگ جهانی اول
پدید آمده بود ، در سالهای فاصل میان دو جنگ ، به نهری
مبدل گشت و از سالهای ۱۹۴۰ بعد دیگر آن به هیأت سیلی
سرازیر شد .

اگر ظهور و رشد نخستین مطالعات اسلامی و عرب به
فاجعهٔ تعصب و نفرت مذهبی در غرب گرفتار شد ، ولی سیل
ادبیات کنونی که در غرب جریان دارد ، تا حدود بسیاری به
رنگهای سیاسی و نبرد ایده ئولوژیکی ، میان ملت‌های عرب
و غرب ، آغشته گردیده و از پی آن کشمکشهایی در راه به
دست آوردن استقلال ملی ، برپا شده است .

این مرحلهٔ جدید که اسلام با مسیحیت برخورد می‌کند
با کینهٔ عمیق صهیونیستها و اعراب ، تشدید می‌یابد . بطوری
که نه تنها جؤ انسانی و سیاسی خاور میانه از آن مسموم گشته ،
بلکه اندیشهٔ برخی دانشمندان نیز که در گِیرو دار عاطفی
این قضایا هستند ، به دام افکنده شده است .

اکنون بیاید به دو اثر از یک مفسر سیاسی که با دید
مسخ شدهٔ قرون وسطایی ، قضاوت می‌کند ، نگاهی
ببفکنید .

نخست مقاله‌ایست به زبان عبری که نویسنده در آن گزارش مثلاً جدیدی دربارهٔ ابن خلدون تهیه کرده است. ولی کوشش وی بیشتر در آن بوده که پیشبینیهای این «عرب» بزرگ اندیش را در بارهٔ «عربها»^{۵۱} ضعیف جلوه دهد.

از اصطلاحهایی که در این مقاله بکار رفته هیچکس بیشتر از خود ابن خلدون دچار حیرت و معمانمی گردد. زیرا مفاهیم «میهن پرستی اعراب» یا «ملت عرب» مفاهیمی است که بطور قطع بازبان و ایده ئولوژی وی بیگانه است.

آری، این نوعی تحریف در زبان و در اندیشه‌های این تاریخ‌نویس مسلمان است که وی بعنوان دلیلی بر حقاقت عربها، اینگونه ابراز می‌دارد.

شاید هدف واقعی این نویسنده در اثر دومش بهتر آشکار باشد.

وی در کتاب دیگری^{۵۲} بحث از «تماسها» ی اعراب با یهود به میان می‌آورد، ولی نقطه‌گریز، آفریدن دولتی بنام اسرائیل است. تمام مطالب کتاب به‌ویژه آخرین بخش آن متوجه همین هدف گردیده است.

حال ما برخی شواهد از کتاب مزبور را می‌آوریم تا

دردهن شما نسبت به واقع اندیشی مؤلف آن ، تردید حاصل
شود .

نویسنده با اشاره به تبعید تاریخی یهود ، اظهار می دارد
که اخراج فعی عربها از سرزمین مقدس به جبران آن تبعید
است . گویا ازدست دادن فلسطین هیچگونه اهمیتی در بر
نداشت که وی مدعی می شود که عربها « تنها برندگان واقعی »
بعد از جنگ جهانی دوم بودند .

و نیز می نویسد ، مشکلاتی که اکنون خاورمیانه با آنها
روبروست مسایل « اجتماعی ، مذهبی ، کشاورزی ، صنعتی
وزیستی است » اما مشکل بزرگتر آنکه امر سیاسی و همان
فلسطین می باشد . به دست فراموشی می سپرد .

و می نویسد ، موضوع پناهندگان عرب فلسطین ، به
نظر وی يك تجدید وضع « اقتصادی » ساده می باشد . با این
وصف نمی گوید که در کدام کشور باید این اعاده وضع ،
تحقق یابد .
۵۳

این يك امر خارق العاده است که آدمی انتظار برد ،
برخوردها و کشمکشهای ملی و سیاسی در توجیه مطالعات
معاصر ، بی تأثیر باشد . شواهد انتظار یافته هنوز برجاست و

بسیاری از نویسندگان ، هر يك به نحوی در این گرداب فرو رفته اند . اگر برخی از آنان در سطح مذهبی اثر خود را عرضه نداشته اما در سطحهای ملی و انگیزش احساسات ، خود را دستخوش این موج ساخته اند .

از اینرو دیگر این امری اتفاقی نیست اگر عیبجویان اروپایی ناسیونالیسم عرب (و شاید همچنین ناسیونالیسم پارسیان و ترك) همسان و همطراز همانهایی هستند که در زمینه خود اسلام ، بالحنی دیگر ، زبان به انتقاد می گشودند .

از همینرو باز آنچه را که عرب (یا پارسیان و یا ترکها) در زمینه رشد ملی دوره اخیر می خواهند ، ثابت کنند به دست نویسندگان غرب محکوم به غرور نظامی احمقانه و اظهاراتی پوزش آمیز ، می شود .

از این دسته نویسندگان تعداد بسیار کمی یافت می شود که درك کنند خود آنان نیز از نقصهای بشری مبرا نیستند .

با اینوصف ، در بن انتقاد غرب نیز همان «فلسفه» ای که دعوت به «نوسازی» اسلام می کند ، نهفته و بطور ناخودآگاه اصرار می ورزند که اسلام - و امروزه ملیت خواهی مسلمانان - را به قالبهای مسیحیت یا اروپایی ، هماهنگ

سازند .

اسلام باید «اصلاح» گردد اما به همان نحوی که در اروپای غربی اصلاح صورت گرفت .

همچنین ناسیونالیسم مسلمانان نیز باید بنای رقابت با آن دسته از طرحهای اساسی دموکراسی گذارد که در اروپای غربی و ایالات متحده، پدیدار گشته است .

از اینرو هواخواهان این اقدامات هنگامی که می بینند رشد ملت‌های مسلمان برخلاف انتظار آنان به نحوی دیگر صورت می گیرد ، رنجش خود را آشکار می سازند . این رنجش غالباً با بکار بردن واژه های «خشن» و «ارتجاع» ابراز می گردد که به ترتیب بر اسلام و حس استقلال ملی (ناسیونالیسم) مسلمانان ، اطلاق می شود .

آنان که این اوصاف را بکار می برند خود در آزاد-فکری بسی کوتاه آمده اند .

آیا ایشان توجه یافته اند که برای تفسیر این رویدادها ، بیانی دیگر که ساده تر و خیرخواهانه تر است ، نیز وجود دارد ؟

پس از يك دوران ابتدایی که جهان اسلام چشم بسته

مجذوب فلسفه‌ها ، سیاست و سایر چیز های غرب شد ، در
پزیرفتن و گرفتن آنچه که می‌شد پذیرفت و دریافت کرد و
همچنین در طرد چیزهایی غیر از آنها ، به «ارتجاع» نگرانید.
اوبار دیگر منش خود را تأیید کرد و به تدریج خود را
از او هام و ارهانید و این برسبیل همان رویه دیرینه اسلامی
صورت گرفت که بهنگام مواجهه با عناصر خارجی ، دستگاه
تعدیل و هماهنگ ساختن را بکار میندازند .

اینکه جهان اسلام در فلسفه های غربی آمال خود
را باشکست مواجه دید هم اکنون آشکار شده است.

از نظر مسلمانان اندیشمندان پایه های اخلاقی فلسفه های
مزبور ، مکرر در مکرر ، به لرزه در افتاده است . زیرا
غرب برای استوار ساختن آنها در کشورهای غیر مستقل ، نیمه
مستقل و حتی کشورهای مستقل در شرق ، به زور چنگ
می آویزد .

تنها تعداد انگشت شماری از خاورشناسان در عمل
این را پذیرفته اند که در جنبشهای مذهبی و ملی در جهان
مسلمانان ، باید قسمت عمده اقدامات لازم از منابع اصیل
خودشان باشد ، بطوریکه برای تصویب آنها هیچ نیازی به

طرح‌های غربی ندارند^{۵۴}.

سلوك فعلی خاورشناسان با ملیت مسلمانان همچون سلوك پیشینیان با خود اسلام، با پندارهای غیر منطقی آغاز گردید. گفته شد، از آن جهت که اندیشه ناسیونالیسم در غرب ریشه گرفته بود باید شاخه اسلامی این مکتب نیز مطابق و از هر جهت مشابه با اصل آن باشد. درحالیکه در این زمینه پایه‌ای اصیل وجود دارد که باید آنرا مبنای امر قرار داد.

ناسیونالیسم اسلامی همچون اسلام خودش، ناگزیر می‌بایست عناصر خارجی را در مراحل کمال خود، به‌درون سازمان خویش، جذب کند.

زیاد پرداختن ذهن به تحقیقات «واقعی» منجر به از دست دادن اندیشه‌ها گردیده. دیگر تحقیق در زمینه اصول، طرح‌ها و تمایلاتی که در ذات سنت اصیل نهفته، کم صورت می‌گیرد. علاوه، تحقیقات جدید با دانائی و بینش تحقیقات گذشته، همیشه همراه نیست.

در پیدایش چنین وضعی عوامل بسیاری شرکت داشته‌اند؛ رشد سریع در مطالعات معاصر در زمینه سیاست، بویژه در امریکا، مطلوب واقع شدن عمل «برآورد»، تقاضا برای

مقالات «انتقادی» یورش اندوخته‌های روزنامه‌نگاران، رادیو و تلویزیون .. همه و همه به‌طریق گوناگونی در پائین آوردن سطح موازین و افزودن این سر آسیمگی، دست در کار و سهیم بوده‌اند.

شاید این‌گزارف نباشد اگر ادعاکنیم، درسیل ادبیات پس از پایان جنگ جهانی دوم تعداد کتابهایی که حاوی مطالب اصیل علمی باشد، از تعداد انگشتان دست، تجاوز نمی‌کند. بقیه هرچه هست بیشتر نسخه برداری و تنظیم مجدد از آثار دیگرانست.

علاوه، خلاصه‌های اخبار روز و مقالات کوتاه عمر روزنامه‌ها، به تدریج جای اسناد اصلی و افکار ریشه‌دار را می‌گیرد. پاورقیها که به منظور راهنمایی بیشتر در زمینه مطالب علمی است، دیگر برای اثبات این امر بکار می‌رود که نویسنده اثر نویسنده دیگری را که دارای همان فکر بوده، نیز خواننده است.

با وجود این شرایط دیگر شگفت آور نیست اگر فردا مشاهده کنیم که پندارهای امروز تا پایه حقایق، اوج گرفته‌اند. چه مطلبی را که ده سال پیش خبرنگار روزنامه‌ای بعنوان

پیشنهادی ابراز داشته امروز می بینیم که همان توسط استاد دانشگاهی تأیید و به یاری جواز طبع یکی از ناشرین بصورت کتابی ارزشمند ، نشر می گردد .

آری ، مطبوعات غرب بدان جهت منفورند که در گزارش صحیح شئون مسلمانان بسیار کوتاهی می ورزند . به عبارتی می توان اظهار داشت که این وسایل نیرومند نشر افکار ، اساساً ایده ثولوزی زمان خود و بویژه اندیشه های مسلکی دولت و سازمانهای عمومی خود را ، منعکس می سازند .

نویسنده این کتاب بتازگی فرصت آنرا بدست آورد که از برخی مقامات عالی مقام فرهنگی عرب که در اروپا یا امریکا و خاور میانه هستند ، این اعلان خطر را بشنود که آنان می گفتند بر ضد ناسیونالیسم عرب ، « نبرد صلیبی » جدیدی در شرف وقوع است که از سوی مطبوعات ، سالنهای سخنرانی دانشگاهها و انتشارات فرهنگی ، آغاز گرفته است .^{۵۵}

این نکته ها را از آنرو یاد آور شدیم که بفهمانیم نشر عقایدی سست ، در لباس يك اثر به اصطلاح عالمانه ، هرگز راهی به سوی « تبادل پیام » و حسن تفاهم میان افراد بشر ، نمی گشاید . اینها برعکس باعث جریحه دار ساختن احساسات

مسلمانان می شود .

آثاری هم که در زمینه سیاست عرب بویژه ارتباطش باغرب ، بهرشته تحریرآمده همه برهمین منوال است . چه بسیار کم روی می دهد که خواننده ای اثری در این زمینه بیابد که در آن نسبت حماقت یا کلماتی زشترازاین ، به سیاستمداران عرب داده نشده باشد و باز آنان را بدین جهت سرزنش نکرده باشند که چرا میراث «آزادی» غرب را که مدعی سرپرستی و قیمومت آنانست ، ازدست فروگذارده اند . آن کسان که ره افراط در داوری این مطلب پیموده اند ، حتماً این را نیز فراموش کرده اند که میراث آزادی را همه وقت نمی توان ، بدون هیچ قید و بندی ، دریافت داشت . چه هر چه باشد آن يك عنصر بیگانه است که بر اثر تفوق غرب ، آنهم از طریق زور ، به مسلمانان عرضه گردیده است .

اما اکنون که دیگر آن سلطه و اقتدار فرو می نشیند داوریهای عجولانه ای در مغز نویسندگان غربی پدید می آورد . حال این داوریهها از چه روست ؛

آیا به انگیزه افتخارات لطمه دیده است یا نوحه سرایی بر قدرت ازدست رفته ؟

یا آنکه در آنان یک نوع بیمیلی نسبت به شوون فرهنگی

پدیدار آمده است ؟

در بازی سیاست هرگز دشمن تا ابد دشمن، باقی نمی ماند.

از اینرو سیاستمداران غرب و شرق اغلب گذشته ها را فراموش
می کنند . آخر دانشمندان چرا نباید گاهی اینچنین باشند ؟

می گویند، آن روز که ژنرال آلنبی Allenby اورشلیم را تصرف کرد اظهار داشت که :

« دیگر امروز جنگهای صلیبی به پایان رسید . »

این اظهار غرور آمیز ، اگر معتبر باشد ، مناسب با آن موقعیت نبود. زیرا سپاه آلنبی مرکب از بسیاری سربازان مسلمان هندی بود . علاوه ، جناح دیگر قشون وی که در شرق رود اردن موضع گرفته بود ، همه سپاهیان عرب بودند که به سرکردگی فیصل فرزند شریف مکه ، کارزار می کردند ^{۵۶} .

بیان ژنرال آلنبی ، چه راست باشد یا نامعتبر ، در ذهن عربها دقیقاً از آن روز به جای مانده است .

ما در آخر بحث پیش اشاره کردیم که متفکران عرب ناگهان متوجه نوعی « جنگ صلیبی » جدید شده‌اند و این همان سلوک خصوصتبار ادبیات غرب معاصر با اسلام و ناسیونالیسم ملت مسلمان است .

در زمینه سلوک با اسلام ، مواردی که شکوه ما را تأیید می‌کرد به حد کافی بعرض رسید.

حال می‌بایست بطور خلاصه به بازگو کردن علل شکوه در قسمت دوم که ناسیونالیسم است، پردازیم .

چنین بنظر میرسد که دانشجویان ، چه خارجی یا داخلی ، هر دو از ناسیونالیسم ملت مسلمان چیزی می‌فهمند که از اسلام جدا کردنی نیست.

قسمتی از این درك بدان جهت است که میان آن دو عینیت و این همانی احساس می‌شود و علاوه ، ترس از وقوع يك « جنگ صلیبی » جدی تلقی می‌گردد. و می‌گویند آنچه بر ضد ملیتخواهی عرب پیا خیزد با خود اسلام نیز به نبرد برخاسته .

اگر مطلب اینست ، آن دانشمندی که در موقعیت و مقام فرهنگی خود دست به « انتقاد » نسبت به جلوه‌های گوناگون

چنین ناسیونالیسمی می زند ، درچندین مخاطره بزرگی قرار می گیرد. مخاطره که از همه آشکارتر است درمقالات نوبتی ، گفتار یا مصاحبه های رادیویی و یا نامه های سپاس آمیز آنان برای مطبوعات بازتاب می شود .

اینها غالباً با دستپاچگی و از روی انگیزه های عاطفی انتقاد ، صورت می گیرد و از اینرو به ندرت پشتوانه ای از یک ینش صحیح وقاطع دارد .

هنوز بسیاری از متفکران عرب از دست آن خاورشناسانی که صهیونی یا یهودی هم نیستند ، بسی گله مندند . بویژه آنان عرب شناسند و با اینوصف سکوت اختیار کرده هیچ مطلبی درمقام اعتراض درزمینه سرنوشت فلسطین و اعراب آن ، آنهم به لحاظ شوون بشری به زبان نمی آورند .

یکی از نویسندگان شهیر مسلمان * انگیزه اشغال ظالمانه فلسطین و اخراج ساکنان آنجا را که بیدرنگ یهودیان را جای آنان سکنی دادند ، همان نفرت دیرینه مسیحیت می داند که همیشه علیه اسلام ابراز می شده ^{۵۷} .

یکی از استادان جوان دریکی از دانشگاه های خاورمیانه

* احمد امین .

که خود دانش‌آموخته یکی از دانشگاه‌های انگلیسی است ، در مذاکره‌ای که با نویسنده این کتاب داشت موضوع نامه‌ای را مطرح ساخت که آنرا استاد عربی دانشگاه لندن به روزنامه *The Times* نوشته بود^{۵۸} .

این نامه در شماره ژانویه ۱۹۵۲ تایمز مندرجست . این استاد در نامه مربوط به تنها همگامی خود را با مقامات رسمی و اساتید انگلیسی آشکار می‌سازد ، بلکه در نگاشتن این نامه موقعیتی بدست می‌آورد که بار دیگر تعصب خود را برضد اسلام، ابراز دارد. هدف واقعی ولجوجاننه نامه مزبور نیز همینست .

وی همچنین می‌نویسد که امتناع مصر از توافق با انگلستان برخلاف دستور قرآن است . زیرا «چنین رفتاری از اعتبار دینی که آنان می‌خواهند حیثیت جهانی داشته باشد، می‌کاهد .»

امروز ما را کاری بدان انگیزه نیست که این نامه را بوجود آورد . اما بهر حال متن آن تا به امروز باقی مانده تا لافزنیهای خاورشناسان را نسبت به جهان عرب تأیید کند . آنان که بی جهت وارد سیاست می‌شدند و آنان که

مشاورین دولتهای خود بشمار می آمدند که از اینرو بخشی از مسؤولیت رفتار ناهنجار دولتها، بر عهده آنان قرار می گرفت.

يك خاورشناس خوب آنست که مأموریت خود را در قلمرو تحقیق در مسایلی بداند که مربوط به رشته تخصصی وی می شود. ولی همین خاورشناس با استقلال اخلاقی خود سازش می کند آنجا که در نتیجه يك توصیه پنهانی حکومت وی درباره قدرت اخلاقی مشکوک اقدامی بعمل می آورد. حال يك مثال خیالی در ذهن خود درست می کنیم.

بر فرض آنکه در سال ۱۹۶۵ آنتونی ایدن Anthony Eden مناسب دید که بایکی از اسلامشناسان یا عربشناسان راجع به تصمیم خود بر حمله به مصر، مشورت کنند. حال این کارشناس چه نظری می بایست اظهار کرده باشد که در چهار چوب اخلاق و منافع ملی او قرار گیرد؟

با چنین وضع دشواری، برخی دانشمندان روبرو می شوند. آنهم نه همیشه در شرایط فرضی که فوقاً ذکر کردیم. بلکه عملاً در خطابه های روز مره و کتابهای آنان پیوسته نشر می یابد.

البته مقصودما از این دانشمندان ، کارشناسان جدید خاورمیانه است نه خاورشناسان گذشته .

بر سر راه مطالعات معاصر درباره خاورمیانه گودالهای سر پوشیده‌ای وجود دارد که عمده آنها گویا مسایل زیر باشد گرچه در هیچکدام از اینها البته انحصاری دیده نمی شود :

۱- بر آشفتگی و خشم از اینکه می بینند لیبرالیسم ، از حیات سیاسی ملت‌هایی که بتازگی بند قیمومت دولتهای غرب را گسسته و آزاد گشته‌اند ، عقب نشینی می کند .

۲- ترس از اینکه روزی خاورمیانه از طریق نمایندگان گیمهای خارجی یا داخلی به کمونیسم گراید .

۳- علاقه به رفاه فعلی و امکان پیشرفت اسرائیل در آینده که این موضوع تنها مورد علاقه نویسندگان یهود و صهیونیستها نمی باشد .

۴- طمع به منابع نفتی و یافتن راهی برای جریان آن بسوی غرب .

۵- تمایل به بی ارزش جلوه دادن نیاگان ، جنبش و پیروزیهای ناسیونالیسم عرب .

شاید بجز مسأله نفت که يك امر بازرگانیست مسایل دیگر به ندرت همگی صورت واقعی داشته باشند و غالباً همان هوا خواهیهای کور کورانه است که همیشه باعواطف آمیخته می گردد .

این وضع ، قسمتی معلول یأس روانی ناشی از سقوط غرب در خاورمیانه است و قسمتی هم معلول زدو خورد های عرب و اسرائیل می باشد .

بیشتر مطالبی که در پیرامون این موضوع از زمان بعد از جنگ جهانی دوم نگاشته شده ، یا بدست حوادث جاری کذب آنها ثابت گردیده و یا آنکه اجزای ترکیبی قضیه طوری بوده که خود بخود عدم سازش خود را بر ملا ساخته اند .

اینک برای توضیح مسایل پنجگانه فوق ، لازمست به چگونگی سلوک دانشمندان جدیدی که تنها خاور شناس - به مفهوم عادی کلمه - نیستند ، پردازیم .

از « لیبرالیسم » سخن را آغاز می کنیم .

در فاصله دو جنگ جهانی ، لیبرالیسم غرب در سیاست و سازمان حکومتها ، در خاورمیانه پیاده شد . اما همانگونه

که قبلا اشاره کردیم به تلقین غرب و فاقد رشد آلی از مبانی
اصیل خود ملت‌های شرق بود .

بیشتر آزمایشها و اشتباههایی که از بکار بستن آن نتیجه
می‌شد در برابر چشمان کنجکاو غربیان صورت می‌گرفت .
با این وجود ساختهای سیاسی گوناگونی شروع به خودنمایی
کرد . ولی نابودی همه ، دیر یازود ، پس از پیدایش استقلال
ملی ، اجتناب ناپذیر جلوه می‌کرد .

ممکنست يك دانشمند غربی به وسوسه افتد و این
مراحل رشد را با موازین غرب ، اندازه‌گیری کند و یا آنکه در
این مقام تعصبی ورزد . ولی اگر او چنین کند اثر خود را از
یکسو به رنگ سوگواری بر قدرت از دست رفته در آورده ،
و از سوی دیگر از داوری اخلاقی ، در گذشته است .

این همان داستان کهنه‌گذشتگان است که می‌کوشیدند
اسلام را با مفاهیم مسیحیت دریابند . اما غافل از اینکه در این
شیوه ، خطر گلاویز شدن با این مطالب در سائلهای سخنرانی
و اوراق چاپ شده ، نهفته که هم در سطح فرهنگی وهم اخلاقی
دو شادوش هم‌پیش می‌رود .^{۵۹}

کمونیسم پندار جالبی ارائه می‌دهد و این نه تنها در

مورد سازش نظری (تئوری) وی با اسلامست بلکه همچنین در قسمت عواملی که فلان کشور خاورمیانه یا تمام این منطقه را نزدیک به جهان کمونیسم، ساخته است.

این تحریک در سالهای ۵۷-۱۹۵۵ به اوج رسیده بود ولی تاکنون دیگر البته فرونشسته است.

اگر کسی دوباره مطالبی را که در آن روز نشر می یافت مطالعه کند و سپس باوقایعی که بعداً رخ داد، تطبیق نماید، به یک مطلبی دست می یابد. آن اینکه مجبور می شود عدم اطمینان خود را نسبت به برخی آثار که بانسان علم و فرهنگ زیور گرفته ولی در نهان تعصب و ایده‌ئولوژی خاصی را دنبال می کنند، آشکارا اعلام نماید.

چند ماه پس از پایان مذاکرات نظامی مصر با چکسلواکی کتابی انتشار یافت که مطالبی از جمله این را نگاشته بود که: اسلام در برابر کمونیسم هیچگونه سنگری ندارد و رفتار اخیر مصر راهی برای پیروزی بزرگ کمونیستها در خاورمیانه باز کرده است.^{۶۰} این نظریست که هیچ جایش درست نمی باشد و نه پیشبینی ای که در آن شده صحیح از کار درآمد.^{۶۱} پندار بافیهای که این نویسنده یا دیگر نویسندگان داشته اند همه

همینگونه به ابهام گرائید .

اما علاقمندی غرب در مورد اسرائیل ، بیشتر جنبه
هواخواهی دارد. در حالیکه این مطلب از نظریك نویسنده یهودی
یا صهیونی^{۶۲} قابل درك است و اگر چه از لحاظ علمی قابل اعتراض
می باشد ، باز مشکل می توان در آثار نویسندگانی که اندکی
بیشتر استقلال دارند برایشان اهمیتی پیدا کرد . تنها در ادبیات
وسیع انگلیسی برداشت مغرضانه از این موضوع را در برابر
تبلیغات آشکار و پنهانی بسیار اندك می یابیم . تبلیغات مزبور
بویژه در کتابهایی که به یاری مقامات مهم فرهنگی نشر
گردیده ، جامه تحقق پوشیده است .

گویا آنان نسبت به جدا کردن حقیقت از افسانه و بکار بردن
داوری آزاد خویشان ، جداً بیعلاقه اند و یا آنکه از نظر
احساسات گردن به حمایت جامعه ای نهاده اند که بیشتر از
عربها رنگ غرب بخود گرفته و بهتر افکار و تکنیک آنجا را
بکار می بندد .

اگر مطلب برآستی اینچنین است ، دیگر قسمتی از
منازعات شرق میانه با اسرائیل توجیه می شود . چه اسرائیل
متهمست باینکه نگهبان پل غرب و پیشقراول سپاهیان دشمن

شرق است . اسرائیل گونه‌ای دیگر از «امپریالیسم» یا مرام «مستعمره سازی» می‌باشد و هم آخرین نشان آن قدرت از دست رفته‌است که امید گنگی هم برای غرب در آینده بشمار می‌رود .

موضوع دیگر طمع غرب نسبت به منابع نفتی خاورمیانه بود که خود دارای دو رخساره است . این امر بویژه پس از زمان جنگ که شاهد عقب‌نشینی نیروی غرب بود، صورت گرفت .

از سوئی این مسأله به وحشت غرب از گرائیدن شرق به کمونیسم و تحقق استیلاي شوروی بر این منطقه مربوط می‌شود .

از سوی دیگر کاهش اطمینان غرب نسبت به افرادی که در پایان استیلاي آنان ، زمام قدرت را بدست گرفتند که این دو عامل نگرانی در مورد نفت را برایشان موجب گردید .

در این زمینه یکی از پیشبینیها آن بود که ناسیونالیسم عرب بسوی شوروی کشیده می‌شود . آنهم به نحوی که کمکهای اقتصادی از طرف غرب هرگز قادر به کنترل آن

نبوده و «تنها راه کنترل اینست که غرب اراده و قاطعیت محکمتری از آنچه شوروی ابراز داشته، ارائه دهد تا بار دیگر بتواند حیثیتی را که به تدریج دارد از دست می‌رود، به چنگ آورد»^{۶۳}.

یکی از تصوراتی که در آنسوی چنین فکر آرزومندانهای نهفته همان محکوم ساختن رشدهای ملی است که پس از عقب‌نشینی غرب در کشورهای خاور میانه، صورت گرفته. اینست مفهومی که به نحو ضمنی از سراسریکی از کتابهایی استفاده می‌شود که نویسنده‌اش بدون بکار بردن کوشش در انتخاب و بررسی حقایق، بدین نتیجه رسیده است^{۶۴}. کتاب مزبور در میان همه چیزهای دیگر هم خود را مصروف این داشته که برای قرارداد سایکس و پیکو و مکاتبات مک ماهون با شریف حسین تفسیر تازه‌ای کند و در نتیجه انگیزه‌ها، رشد و پیدایش نهضت عرب را مورد بررسی قرار دهد. شاید عجیبترین ادعاهای این نویسنده آن باشد که قرارداد مزبور را در هاله اخلاق می‌پوشاند^{۶۵}.

بسیاری از آموزندگان تاریخ جدید که دارای چنین درک عجیبی نیستند، هرگز با این نظر موافقت ندارند.

شاید تنها بخاطر آن باشد که امضا کنندگان پیمان ، با بر ملا شدن مفاهیم آن بدست بلشویکها ، دیگر مجال نداشتند که پیمان را در چنین هاله‌ای قرار دهند .

این مطالب و آنهایی که در اینجا یاد نشده ، اخیراً ما را به آسانی متوجه دانشمندان انگلیسی زبان می‌کند . و ما همه آنها را دیگر بخوبی می‌شناسیم و موقعیتشان را در مییابیم .

آنان رویهمرفته فاقد آن درك قاطع در زمینه مطالعات اسلامی و عربی هستند که خاور شناسان اصطلاحی ، البته واجد آن بودند .

اما «کارشناسان» جدید گاهی به خلق آثاری هواخواهانه یا بی بند و بار ، در زمینه امور معاصر روی می‌آورند .

این گزارشهای گنگ پیرامون اوضاع خاور میانه شاید اثر طبیعی میل آنان به نادیده گرفتن تمدن اسلام و مسلمانان باشد .

آری ، این نتیجه آنست که کسی بخواهد کودکی را بدون مطالعه در عوامل وراثت وی نیک بشناسند .

«اسلامشناسان» تنی چندند ، ولی «کارشناسان» خاور میانه

گروه بسیاری را تشکیل می‌دهند .

صرفنظر از تعداد بسیاری صهیونیهای قاطع ، میان این کارشناسان جدید ، افراد بسیار کمی در ایالات متحده یافت می‌شوند که به دودمان خاورمیانه انتساب دارند .

به نظر برخی از اینان ، بسیار دشوار است که آزادی علمی را با تعصب در بارهٔ مسایل مورد علاقه ، سازش داد .

در مذاکراتی که با دو تن از این کارشناسان داشتم آنان را می‌دیدم که شدیداً ابراز شکوه می‌کردند که چرا زور و جنایت باید اینگونه دستاویز دولتها باشد . امیدواری ما اینست که این شکوه‌ها اوج گیرد که چون روزی چنین شد ، بیشک نتایج قابل توجهی به بار خواهد آورد .

ممکنست مصلحت‌اندیشی موجب تسلیم در برابر امری شود . ولی تسلیم در این قبیل مسایل ، هیچگاه با آزادی علمی و اعتبار شخصی آدمی ، سازگار نمی‌آید .

خاورشناسی ، بطور کلی ، در بررسی موضوعها که در چهار چوب اصلی خود می باید قرار گیرد ، هیچ تفاهمی با افکار و شیوه های اسلامی ، برقرار نکرده است .

پاره ای از این شکست بعلت تسامح در امر آموزش نو آموزان و مراقبت در وضع آنانست که در غرب می خواهند عربی یا علوم اسلامی فراگیرند . پرورش ابتدایی **مارونی ها** Maronite گرچه در هدف و میدان عمل محدود بود ولی استثنایی آشکار بشمار می آید .

البته از این قبیل استنهاها در دانشگاه های انگلستان و آمریکا نیز یافت می شود که ملاحظاتی که در پایان بخش پیشین آمد ، بهیچوجه شامل آنها نخواهد گردید .

اگر چنین دانشمندان انگشت شمار خاور میانه، به دانشگاه‌های آمریکا یا انگلستان پذیرفته شوند، می‌توان این رشد را بعنوان اقدامی در تصحیح آنچه در گذشته روی داده، استقبال کرد. چهار روی طرح یا بطور اتفاقی، این اقدام می‌بایست عرصه فراخی در اختیار داشته باشد تا در يك جو آزادی مطلق علمی، میوه‌های شادابی بیار آورد.

وحشتهایی که خاطر نشان ساختیم در مورد برخی از دانشگاه‌های آمریکا همگی بی‌اساس نیست. اگر این هراسها کاملا پی‌بگیرند دیگر ارزش پذیرفتن دانشمندان خاور میانه تا حد زیادی کاسته و شاید هم ناپدید گردد. خطر در تسلیم فکری نهفته است که دانشمندان تقلیدچی بیار می‌آورد و آنان را از پی‌شیوه‌ها و سازش با تعصبهای محیط روانه می‌کند.

در این حال بررسی اسلام و ناسیونالیسم عرب-وحتی سایر ناسیونالیسمهایی که در خاور میانه نضج می‌گیرد- کم و بیش مشمول همان چیزهایی می‌شود که در این جزوه به وصفشان پرداختیم.

ما قصد آن نداریم که از این یادداشت عمار، نتیجه‌ای

حاصل کنیم .

بارها خواهش ما از دانشمندان این بوده که بیایند و با پایبندی به دانش و بینش خود ، علاقه بیشتری نسبت به روابط بشری ابراز کنند . در مسایل جدال آمیز ، جانب ملایمت و همفکری بدانند و در پرداختن عبارات ، ادب بیشتری رعایت کنند .

هیچکس نیست که این اصول را در جهان ذهن منکر باشد . ولی همینکه پای عمل به میان میآید ، کمترند کسانی که خویشان را پایبند آن می کنند .

من به سهم خود در این انتقاد هیچگونه پوزشی از کسی نمی طلبم . چه دانشمندان باید انتظار چنین برخوردهایی را داشته باشند .

برخی از کسانی که در این مقاله مورد انتقاد قرار گرفته اند ، دوستان منند و برخی دیگر پیشاپیش از من شنیدند که میخواهم چنین مطالبی در بارشان بنگارم . جای بسی خوشوقتی است که آنان انتقاد را با روحی که در قالبش دمیده ، از من دریافت داشتند .

امید است که آنان و دیگر کسانی که اطلاع قبلی از

انتقاد من نداشتند توجهی بدین مقاله مبذول دارند دست کم همانگونه که من آثار ایشان را به دقت مطالعه کردم .
این مقاله اگر طوری تلقی گردد که مطالبش لااقل از نظر اصول موجه تشخیص داده نشود تمام کوشش من به پوچ می‌گراید .

مسایلی که به نحو خلاصه بیان گردید نباید بیجهت نادیده انگاشته شود . چه این امر دو مخاطره پدیدمی‌آورد؛ یکی گسترش دادن عرصه مخالفتها و دیگر افزودن رنجشهای فرهنگی .

از اینرو آرزوی نویسنده آنست که آنها را بعنوان موضوع بحثی در سیمینارهای مربوط به مطالعات خاوری، دریافت داشت و یا جایی دیگر که عده‌ای دانشمند به سر این مسایل انجمن می‌کنند .

در ضمن تذکرات هر فردی که در باره بخشهای گوناگون این مقاله نظری دارد، با گرمی استقبال می‌شود .
چه قصد بر آنست که آنرا در سطح وسیعتری گسترش داده بصورت کتابی انتشار یابد .

پاورقیہا :

از آن رو که پاورقیهای کتاب مطالب نسبتاً انبوهی در برداشت ، علاوه چون مأخذها هنوز به زبان پارسی ترجمه نگردیده و ما مجبور به نگاشتن همان اسمهای لاتینیشان بودیم ، بناچار همگی یکجا به ترتیب شماره‌های ویژه خود ، در این پایان کتاب ، آورده می‌شوند. در ضمن مواردی که توضیح از خود مترجمست ، با حرف «م» مشخص می‌گردد .

تحقیقات خاوری در زمینهٔ اسلام و عرب يك شیوهٔ بین‌المللی است که آنرا خاورشناسان غربی بنیان نهادند. منظور خاورشناسان انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی و غیره است. انتقاد مامکنست متوجه بسیاری از اینان شود. ولی چرا ما بحث خود را به خاورشناسان انگلیسی زبان اختصاص داده‌ایم، این از آن نروست که تنه‌امیخواهیم زمینهٔ بررسی خود را ساده کنیم. تازه در این بحث محدود خود نیز تنه‌ادانشمندانى ذکر می‌شوند که نظراتشان مستقیماً متوجه این موضوع بوده و منتشر هم گردیده است.

بازتاب شرطی یا مشروط *Conditioned Reflection* کلمهٔ تصریح شده در متن نیست. ترجمهٔ متن چنین است: «تاچه اندازه چنین تبلیغی اروپای غربی را مشروط ساخت که در مقام پاسخگویی، صلیبیون را فراخواند...». مشروط ساختن *يك* اصطلاح روانی است ناظر به ایجاد طبیعت ثانوی که به آزمایش معروف «سگ و زنگوله» پاولوف، ثابت گردیده است. م

Francis of Assisi سنت فرانسیس رهبر مذهبی
ایتالیا یست که جای تولد و مرگش **اسیسی** ، یکی از شهرهای
آن کشور است .

وی از راهبان و مبلغان بسیار جدی بود و در سال ۱۲۱۹
به فلسطین و مصر آمد و تبلیغات مسیحی پیا کرد . م

Raymond Lull فیلسوف و مرد روحانی کاتالونیا
Catalonia (شهری واقع در اسپانیا) ، (۱۲۳۵ - ۱۳۱۵) .
دائرة المعارف امریکانا در بیوگرافی وی می نویسد: که او فرزند
یکی از ثروتمندان بود و عمری را در عیاشی و بیخبری
گذراند و بالاخره با الهام و رؤیای گوناگونی در روحیه اش پدید آمد
و تصمیم گرفت مسلمانان را به آئین مسیحیت فراخواند .
برای این منظور مدت ۹ سال به یادگیری فلسفه ، علم دین
و عربی پرداخت و در این اثنا به دسته سوم سنت فراسیس
ملحق گردید . بسال ۱۲۷۶ مکتب فرانسیسکان رادر یکی از
از شهرهای اسپانیا (Mallorca) بمنظور تربیت مبشرین ،

تأسیس کرد . در این مکتب بویژه زبانهای عربی و کلدانی
دقیقاً تدریس می شد . در طول ده سال که وی خود نیز مشغول
تدریس در آنجا بود مقالات بسیاری در زمینه رد مطالب
اسلامی نگاشت . سپس مدت سی سال هم به فرانسه و ایتالیا
سفر کرد و سخنرانیهای بسیار نمود و پیوسته می کوشید اصول
نظرات خود را در دگرگون ساختن دنیای اسلام به مردم معرفی
و حمایت مقامات کلیسا را بسوی خویشتن جلب کند . وی
همچنین به قبرس ، فلسطین و ارمنستان مسافرت کرد .
اما با همه این کوششها کمتر مورد توجه و حمایت قرار گرفت
و وی را بعنوان يك متعصب افراطی لقب دادند .

آنگاه برای آنکه مستقیماً با مسلمانان روبرو شود
و مواعظ خود را در حضور آنان ایراد کند ، سه بار به تونس
مسافرت کرد که دو بار به زندان و تبعید محکوم شد و بار
سوم سنگبارانش کردند چندانکه تا سرحد مرگ مجروح
گردید . با آنکه دسته ای از بازرگانان اهل جنوا او را
نجات دادند و به کشتی خود سوارش کردند ولی پیش از
آنکه به مالوروکا Mallorca برسد از دنیا رفت و در همین
شهر مدفون گردید .

ریموندلول باورداشتهای خود را يك منطق شکست-
ناپذیر و جهانی می دانست و می گفت می توان با آن اثبات کرد
که اسرار عقیده ای هرگز منافات با عقل ندارد. وی می کوشید
اشتباهات فلسفه ابن رشد را ثابت کند و آئین مسیحیت را
طوری بیاموزد که مسلمانان به حقیقت آن اعتراف کنند .
پیروان وی به «لولیستها» معروفند و مدتی بویژ در اسپانیا
نفوذ داشتند .

ریموندلول نویسنده ای بود با تألیفات بسیار و نه
تنها در زمینه فلسفه مقالات بسیاری نوشت، شعر و رمان نیز از
وی به یادگار مانده است . م

— ۵ —

شورای وین در سال ۱۳۱۲ توصیه کرد که از میان
چندین زبان مورد نظر تنها عربی باید در دانشگاههای
پاریس، آکسفورد ، بولونیا Bologna ، سالامانکا Salamanca
(که ناحیه ای است در اسپانیا و روزگاری مرکز علمی عرب بود.م)
و دانشگاه رومن کوریا Roman Curia تدریس گردد .
به مدرک زیر مراجعه شود :

H. Radshall, "The Universities of Europe in the Middle Ages" (Oxford, 1895), II, pt. 1, 30, 81-82, 96.

که در صفحه ۳۰ می نویسد: «هدفهای این اقدام تنها جنبه روحانی و تبلیغی دارد و نه جنبه علمی»

- ۶

Peter the Venerable راهب بزرگ دیر کلونی Cluny (واقع در فرانسه) بود (۱۰۹۲-۱۱۵۶). وی وسایل نخستین ترجمه قرآن را فراهم آورد و سالهای زیادی تنها همین ترجمه از قرآن در دسترس بود. م

- ۷

مراجعه شود به مدارك زیر :

الف : کتابی از Emile Dermeryhem :

"La Vie de Mahomet" (Paris, 1929), 136 .

ب : کتابی از R. W. Southern :

"Western views of Islam in the Middle Ages"

(Harvard University press, 1962), 37 .

نقل به وسیله A- J. Arberry . مدرک :

"The Cambridge School of Arabic,, (Cambridge, 1948), P.8.

مراجعه شود به مدرک زیر :

Proceedings of the Church Missionary Society
1882-83, p.57

که می نویسد :

«... مبارزه مصر و نفوذ برجسته‌ای که در سرنوشت
کشور خود به انگلستان ارائه داد مسؤولیت مسیحیان انگلیسی
را در پخش انجیل میان مردم مصر سنگین می کند.»

رجوع شود به مدرک زیر:

مقدمه دکتر محمد البهی بر کتاب «الاسلام عقیده و
شریعه» تألیف شلتوت (چاپ الازهر ۱۳۷۰/ ۱۹۵۹ صفحه ۳ و ۵)

E. W. Lane ادوارد ویلیام لین ، خاورشناس انگلیسی

۱۸۰۱-۱۸۷۶ در سال ۱۸۵۲ پس از عارضه‌ای که به سلامت وی وارد آمد به مصر رفت و به‌زی مردم آن‌سامان لباس پوشید و زندگی کرد. نخستین ترجمه هزارویک‌شب از متن عربی به انگلیسی توسط وی صورت گرفت. مهمترین موقعیت وی تنظیم کتاب لغت عربی- انگلیسی بود که مدت سی سال روی آن کار کرد و پس از مرگ وی نوه برادر وی- استانی ادوارد لین - پول، دنباله کار وی را گرفت ولی باز این کتاب لغت چند جلدی هرگز پایان نرسید. م

وی در کار تنظیم فرهنگ خود از دستکاری یکی از شیخ‌های ازهر، ابراهیم دسوقی، بهره بسیار می‌گرفت که او خود مصحح چاپخانه رسمی بولاق (در مصر) بود.

به‌مدارک زیر مراجعه شود :

A.A. Paton, "History of the Egyptian Revolution"
(London, 1870), II, 270

نقل از بوسیله :

J. Heyworth-Dunne, "Printing and Translation under Muhammad Ali of Egypt" in the Journal of the Royal Asiatic Society (July, 1940), 345 .

Samuel Lee در Queen's College با بررسی که از
انجمن مبشرین دریافت می‌داشت تحصیل می‌کرد. مدرک این
گفته اینست :

C.M.S. Committee Minutes, II, 91,349 .

برای بررسی تاریخی به مدرک زیر مراجعه کنید:

J. Fuck, "Die arabischen Studien in Europa bis
in den Anfang des 20. Jahrhunderts" (Leipzig, 1955)

به کتاب زیر مراجعه کنید :

H.A.R.Gibb, "Mohammedanism" (Oxford , 1950) ,
35-37.

نویسنده کتاب H.A.Gibb است که نخست سخن از دید
عرفی مسلمانان می‌راند و سپس قرآن را بیانات خود پیامبر
قلمداد می‌کند .

آربری قرآن را « فرآورده‌ای مافوق طبیعت » قبول
می‌کند ولی با مسلمانان در این عقیده که از مبدء الهی نازل

شده همصدا نمی‌گردد .

به‌مدرك زير مراجعه شود :

The Holy Koran (London, 1953), 32.

- ۱۵

مشابه اين عقیده را در مدرك زيرين می‌توانيد يافت:

N. Daniel, "Islam and the west-The making of an Image" (Edinburgh, 1960), 350.

- ۱۶

يکي از اسقف‌های انگليسی که دانشمندی برجسته

نيز بشمار می‌آيد بنام E. W. Barnes در کتاب خود :

"The Rise of Christianity" (London, 1948)

خاطر نشان ساخته که چگونه ریشه‌های عميق مسيحيت

و پيش از آن يهوديت ، در افسانه‌ها و حقايق موجود در سنن

باستانی خاور نزدیک يافت می‌شود . آن تاريخدانی که مسلم

پنداشته قرآن و کتب مقدس اسناد بشری است ممکن است از

اين خاورشناس که پندارش مبني بر اصل بودن مسيحيت -

يهوديت برای اسلامست ، بخواهد که توجه بیشتری مبذول

دارد و سپس پاسخ گوید .

- ۱۷

به مدرک زیر رجوع شود :

A. Cuillaume, "The Life of Muhammad" (Oxford '1955) ,86 : "a quotation from the Gospel"; 655: "an allusion to Matt, XXI, 33f ."

همچنین به مدرک زیر مراجعه کنید :

W. Montgomery Watt., "Islam and the Integration of Society" (London, 1961), 262 :

که می نویسد :

« نقل از کتاب مقدس آهسته آهسته در آثار مسلمانان

آغاز شد »

البته تمام اینها موقعی بود که هیچ انجیل عربی در

دسترس نبود تا از آن «نقل» شود .

- ۱۸

رجوع شود به :

F. Rosenthal, "The Influence of Biblical Tradition on Muslim Historiography" in B. Lweis and P. M. Holt (eds) , "Historians of the Middle East" (Oxford, 1962) .

درحالی‌که وی با این فرضیه موافقت که قرآن انشای خود پیامبر است و اینکه او دست‌کم قسمت‌های تاریخی قرآن را از « مبانی اولی یهود - مسیحیت » گرفته ولی باز از سایر دانشمندانی که چنین عقایدی دارند محتاطتر است . وی با بکار بردن کلمه « اولی » می‌خواهد نوعی درك تاریخی ارائه دهد و با آنکه فرضیه‌های تأیید نشده‌ای را قبول کرده و دچار همان وسوسه دیگران شده ولی باز در جاهای دیگر می‌کوشد بیطرفی ذهنی خود را آشکار کند . (به صفحه‌های ۳۵ و ۳۶ ببعده مراجعه کنید) ناشرین این مجموعه ارزشمند، گویا در این موضوع دقت بیشتری بکار برده باشند . چه در پیشگفتار خود (صفحه ۲ تا ۱۱) می‌نویسند که خاورمیانة « تولد سه مذهب از بزرگترین مذاهب بشریت را دیده یعنی یهودیت و دونسل وی : مسیحیت و اسلام »

بحث راجع به این موضوع در آغاز فصل سوم کتاب حاضر گذشت .

R.G. Collingwood, "The Idea of History" (Oxford, 1951), 69, 71.

- ۲۰

مقاله H. A. R. Gibb تحت عنوان :

"The Influence of Islamic Culture on Medieval Europe"

در بولتن زیر:

Bulletin of the John Rylands Library (Manchester), XXXVIII (1955-56), 85-87.

- ۲۱

مدرك زیر :

G.E.von Grunebaum, Islam: Essays in the Nature and Growth of a Cultural Tradition (London, 1961). 228.

- ۲۲

از اینرو نکته دیگری را که گرونباوم ذکر کرده مشکوک

واقع می شود.

به مقاله "Problems of Muslim Nationalism"

در مدرك زیر مراجعه شود :

که می نویسد :

« ... نیروی محافظه کاری، عامل پنهان نگه داشتن
وامستانی است هر جا که ممکن باشد از جای دیگر چیزی
به وام گرفت و در حجاب پیدایش نوعی جدید آنهم به کمک
گذشت زمان، پنهان داشت » .
بحث این موضوع در بخش پنجم کتاب حاضر گذشت .

- ۲۳

مدرک زیر :

W.M. Watt, Islam and the Integration of Society
(London 1961), 263.

- ۲۴

به کتاب :

The Arabs in History (London 1960)

مراجعة شود . نویسنده آن B.Lewis گویا در این
کتاب مختصر و نامعتبر لحن محتاطتری بکار برده آنجا که در
صفحه ۳۹ می نویسد : « . . . محتملا از سوی بازرگانان

و مسافران مسیحی و یهودی بود که اطلاعاتشان تحت تأثیر کتابهای
نامعتبر مسیحیان و تفسیرهای کتاب مقدس یهود قرار می گرفت. »

— ۲۵

مدرك زیرین :

A. Guillaume, Islam (1954), 192-96 et Passim.

— ۲۶

صفحة ۷۴ مدرك پیشین .

— ۲۷

به مدرك زیر مراجعه کنید :

The Listener (London, October 16, 1952), 635a.

— ۲۸

مراجعه شود به مقاله نویسنده کتاب حاضر زیر عنوان:

The Life of Muhammad, a Critique of Guillaume's English Translation.

در :

Islamic Quarterly, III, No. 3, pp. 196-214.

به این مدرک مراجعه کنید :

W.C. Smith, *Islam in Modern History* (Princeton, 1957), 17

اینجا مناسب است به ارزیابی نقدا حساساتی W. C. Smith
بر کتاب *City of Wrong* (جمعه‌ای در اورشلیم) بپردازیم که
در نشریه زیر :

The Muslim World, LI (April, 1961), 134-37 .

به چاپ رسید .

این کتاب خود ترجمه ایست بقلم K. Gragg از داستان
عربی فلسفی که محمد کامل حسین آنرا عنوان « قریه ظالمة »
داده است. انتقادگر حتی بیشتر از خود مترجم در هدف داستان
مبالغه کرده که می گویند يك « جنبش بزرگ » توسط مسلمانی
با اهمیت علیه عقیده مسیحیان به گود فرایدی *Good Friday*
(آدینه قبل از عید پیا خاستن مسیح م) بپا شد . اما Gibb
چنین درک می کند که موضوع دینشناسی با هدف این داستان
بیگانه است و می گوید تمام چگونگی های اساسی اسلامی

نگهداری شده ولی سمبولیسم مسیحیت که ملازم داستانت
حذف گردیده . به مدرك زیر مراجعه کنید :

Religion in Life, XXIX (1959-60), 158-9.

آلبرت حورانی نیز در نقد خود همینگونه قضاوت
کرده و داستان مزبور را در جواب راست اندیشان مسلمان
می داند که این دو سؤال را می کنند : یکی آیا عیسی پسر
خداست و دیگر آنکه آیا وی واقعاً به صلیب کشیده شده.
به مدرك زیر مراجعه کنید :

Frontier, II (Summer 1960), 129

اما نقد خود من در باره ترجمه و مقدمه مترجم نیز
چیزی مشابه همینست . به مدرك زیر مراجعه کنید :

Die Welt des Islams, VI, Nos. 3-4 (1961), 280-81.

- ۳۱

مدرك اینست :

The World of Islam, Studies in Honour of Philip K. Hitti (London, 1960), 47-59.

- ۳۲

«الفکر الاسلامی الحدیث و صلاته بالاستعمار العربی»

تألیف دکتر محمدالبهی (صفحه ۱۸۱ - چاپ قاهره ۱۹۵۷)

- ۳۳

از مدرك زیر است :

J. N. D. Anderson (ed.), *The World's Religions*
(London, 1950).

تنها مقاله مربوط به اسلام (صفحات ۵۲ تا ۹۸) توسط
ناشر نوشته شده که وی همچنین پیشگفتاری و بخشی هم در آخر
کتاب افزوده است .

قسمتهایی که در متن نقل شده از صفحات زیرین است:

۷ - ۸ ، ۵۴ ، ۵۶ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۸۲ ، ۹۲ ،

۹۳ ، ۹۷ - ۹۸ .

- ۳۴

به مدرك زیر مراجعه کنید :

J.N.D Anderson, *Islam Law in Modern world* (New
York, 1959), 98.

- ۳۵

به نکات آغاز بخش ۴ این کتاب مراجعه کنید .

به مدرک مراجعه شود :

J. Schacht, *The Origins of Muhammadan Jurisprudence* (Oxford, 1950).

تجسم Incarnation. امریکانامی نویسد:

این کلمه ۱۸۰ سال پس از میلاد مسیح بوسیله سنت
آیرنیوس Ireneus اسقف مسیحی، بکار رفت تا بر وجود

و عمل خدا در عیسی مسیح دلالت کند .

معنای اصل این واژه به لاتین «در پوست» است .

در انجیل یوحنا (باب ۱ آیه ۱۴) چنین آمده :

« و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد»

مقصود آنست که در عیسی ، خداوند در طبیعت واقعی

بشری نزد بشر وجود پیدا کرد. بنا بر این تجسم خدا مبنای

اعتقاد کلیسای مسیحی است .

مبنای تاریخی این نظر، اعتقاد جامعه اولیه مسیحیت

است که می گفتند : در مسیح ، خداوند «از قوم خود دیدن

و آنانرا باز خرید کرد»

(توضیح آنکه این عبارت اخیر از انجیل لوقا باب ۱ آیه ۶۷ آمده که ما به نقل قول از امریکانا ترجمه فوق را کردیم.

has vistied and redeemed His people

معنای باز خرید آنست که با پرداخت مبلغی، چیزی را از قید مملو کیت دیگری آزاد سازیم .

در این مورد، مقصود آنست که خدا بندگان خود را آزاد ساخت و برای این امر بهایی پرداخت که شاید منظور همان قربانی دادن عیسی باشد که کشتن وی کفاره گناه بندگان گناه کار بشمار آمده. جمله فوق در انجیل لوقای فارسی طور دیگر ترجمه گردیده: « . . . از قوم خود تفقد نموده برای ایشان فدائی قرارداد ». در ترجمه انگلیسی ساده انجیل (چاپ کمبریج ۱۹۵۲) بجای visited واژه Come و بجای redeem واژه Make Free بکار رفته. غرض ما از توضیح فوق اشاره به تغییراتی است که در متون مختلف انجیل بمنظور سبک کردن مطلب و اینکه آسانتر هضم شود، رخ داده . م)

امریکانا سپس می نویسد :

علاوه بر این مطالب، خود عیسی نیز مدعی بودو این

ادعا را با احیای مردگان به اثبات می‌رساند که او نجات‌دهنده است. یعنی منصبی که می‌توانست ملکوت خداوند را ارائه دهد و با اقتدار خدائی کار کند.

در پرتو شواهد اولیه که در عهد جدید منعکس است کلیسا پذیرفت که عیسی دارای دو جنبه بشری و خدایی بود. برای توضیح معنای این عقیده، علمای مذهبی پنج قرن نخستین، فرمولهایی درست کرده بودند که این هر دو جنبه را در عیسی تأیید کند. در آن موقع برخی منکر بشر بودن عیسی بودند و به طرفداران عقیده دوسیتی Docetae خوانده می‌شدند. اینان می‌گفتند بدن عیسی یا خیالی محض بود و یا آنکه اگر هم واقعیتی داشت از مبدء آسمانی می‌بود. نقطه مقابل این عده طرفداران عقیده ابیونیت Ebionite می‌گفتند، عیسی مرد آسمانی و روحانی نبود و علاوه اینان بسیاری از قسمت‌های انجیل را هم رد کرده بودند.

و بستر در توضیح لغت Incarnation می‌نویسد: «اتحاد

الوهیت با بشریت در مسیح».

از مأخذ زیر :

H. A. R. Gibb, *Modern Trends in Islam* (Chicago, 1947), 122; cf. 129.

به این مأخذ مراجعه شود :

P. Ferris, *The Church of England* (London , 1962) .

« . . به آنان که از دایره بیرونند و از کلیسامی پرسند غالباً گفته می شود که تا قدم به درون نگذاری چیزی درک نمی کنی هر چند تلاش بسیار کنی » .

از کتاب *یوم الاسلام* تألیف احمد امین .

مأخذ ، کتاب زیر است :

K . Cragg , *The Call of the Minaret* (New York, 1956) , 17 .

بکار بردن جمله «نوسازی دین اسلام» نیز همینگونه
گمراه کننده است که در صفحه‌های ۲ و ۱۸۷ کتاب زیر آمده:

C. C Adams , Islam and Modernism in Egypt
(Oxford , 1933) , 2 , 187 .

اظهارات ویلیام تامسون ، استاد عربی هاروارد در
این مورد بسیار بجاست . با کشف اینکه دانشجویان علوم
اسلامی فاقد حس آزاد انتقاد هستند وی پرسش می کند که آیا
غرب توانسته است این مسایل را حل کند : زد و خوردها
میان عقاید مذهبی و علوم عقلی ، کمال مطلوبهای اخلاقی
و سیاستهای جهانی .

به مدرك زير مراجعه شود :

R . N . Frye (ed .) Islam and the West , 39 .

از صفحه‌های ۴۵ و ۱۴۴ کتاب «الاسلام والنصرانيه»
تأليف محمد عبده (چاپ منار ۱۹۵۴) .

از مأخذ زیر است :

A. S. Tritton : Islam : Belief and Practices
(London , 1951) , 162 .

از همین قبیل است پرسش مفروضی که «فون گرونهام»
G E. von Grunebaum از زبان مسلمانان امروزی درپندار
خود آورده : «آیا این علمای مذهبی قرون وسطی بودند که
تحریفشان در پیام وحیی سبب موقوف شدن الهام اسلامی گردید»
به مدرک زیر مراجعه شود :

R. N. Frye (ed.), Islam and the West, 27.

شکل پر طمطراق این پرسش نباید توجه ما را از
دوپندار اشتباه آمیز آن منحرف گرداند یعنی «تحریف» یا
«موقوف شدن» .

یکی از اشکال مشکوک «دفاع»، ردیف کردن نقل
قولهایی است به نفع اسلام که از طرف نویسندگان غرب ابراز

گردیده که برخی از آنان نیز بعنوان «دشمنان» اسلام معروف شده‌اند. لیست مطالب مزبور چنان جدی تلقی شده که یکی از مراکز اسلامی در انگلستان آنرا چاپ و پخش کرده است.

- ۴۸

مراجعه شود به جزوه «المبشرون و المستشرقون فی موفهم من الاسلام» نوشته دکتر محمدالبهی مدیر کل سابق فرهنگ اسلامی مسجد الازهر که سپس مدیر دانشگاه الازهر شد و اکنون نیز وزیر اوقاف مصر است .

همچنین مراجعه شود به روزنامه شماره ۱۲۹ Al-Islam (آوریل ۱۹۵۸) چاپ پاکستان که در آنجا ویلفرد اسمیت Wilfred C. Smith بعنوان «دشمن بزرگ اسلام» یاد می‌شود.

- ۴۹

به مدارك زیر مراجعه کنید :

H. A. R. Gibb "La reaction contre culture occidentale dans le Proche-Orient". in CAHIERS DE L'ORIENT CONTEMPORAIN, XXIII (Paris, 1951), 7.

ب- مقاله خودنویسنده زیر عنوان «دانشگاه در جهان

مسلمان عرب» در :

E. Bradby (ed.), *The University Outside Europe* (Oxford, 1939), 295.

- ۵۰

به مأخذ زیر مراجعه شود :

H. A. R. Gibb, *The Islamic Near East*, ed. by D. Grant (Toronto, 1960), 180.

- ۵۱

به مدرك زیر مراجعه شود :

«عربی از عربها»

D S. Goitein, *Arabi al Aravin* in *The New East* (Quarterly of the Israel Oriental Society), I (1949-1950), 115-121, 198-201.

- ۵۲

Jews & Arabs (New York, 1955)

- ۵۳

از همان مدرك پیشین صفحات : ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۱

و ۲۳۲ . به انتقاد من براین کتاب نیز مراجعه کنید که در
ژورنال زیر بچاپ رسیده :

The Royal Central Asian Journal, XLIII, pt. 2,
153-4.

- ۵۴

به مأخذ زیر مراجعه شود :

G.E. von Grunebaum, "Nationalism and Cultural
Trends in the Near East" Studia Islamica, XIV, 122.

غرب «بعنوان نقطهٔ اصلی که منشأ الهامات خاورمیانه

است هم از لحاظ فرهنگی و هم سیاسی.»

- ۵۵

به مدرك زیر مراجعه کنید :

G. E. Phillips, The Religions of the World (Lon-
don, 1955), 113:

« .. برخی از احساسات دورهٔ صلیبی هنوز هم بشدت

یافت می شود .»

این کتاب که نخستین کتاب از سری

"Gateway Handbooks of Religious Knowledge"

می باشد برای مدارس ، دانشکده ها و عموم مردم منتشر گردیده

و با مقدمه‌ای از طرف «اداره آموزش و پرورش دانشگاه آکسفورد» چاپ شده است .

این کتاب بعنوان يك کتاب درسی در مدارس بسیار مشهور انگلستان تدریس می‌شود . کتابهای تاریخ عمومی که در مدارس و دانشگاهها و کالجها تدریس می‌شود هنوز نکات زنده‌ای در باره «محمد» و «عربها» در بردارد، درحالیکه این دو موضوع را می‌بایست بطور جداگانه و با تفصیل بیشتری بررسی کرد .

- ۵۶

به مأخذ زیر مراجعه شود :

A. P. Wavell (Later Field Marshal), *The Palestine Campaigns* (3rd. London, 1940), 199, 203.

- ۵۷

صفحه ۱۰۷ از کتاب «یوم‌الاسلام» احمد امین. و نیز به

مدرك زیر مراجعه کنید :

A. Hourani, „The Decline of the West in the Middle East” in *International Affairs*, XXIX, (1953), 32.

این نامه را A. Guillaume نوشته و در روزنامه تایمز
(۲۹ ژانویه ۱۹۵۲ صفحه ۸ ستون ۵) منتشر گردید .

به مدرك زیر مراجعه شود :

فصل دهم از کتاب :

G.Kirk, A Short History of the Middle East(Lon-
don, 1959 ed.)

این فصل به کتاب مزبور الحاق شد و چنانست که
گویی نویسنده آن شخص دیگری می باشد . در بیان، آهنگ
کلمات و ادای جملات چنان کوتاه آمده که بمراتب از خود کتاب
که دهسال قبل نوشته شده پستتر می نماید .

نویسنده مزبور گامهای دیگری به افراط برداشته
و این در کتاب جدیدش منعکس است :

Contemporary Arab Politics (London, 1962)

مراجعه کنید به انتقاد من به این کتاب در ژورنال زیر:

Royal Central Asian Journal, XLIX, pts. 3 and 4,
pp. 352-53.

به مأخذ زیر مراجعه شود :

W. Z. Laqueur, *Communism and Nationalism in the Middle East* (London; 1956), 268-70, 284 et passim.

دو سال بعد با آنکه پیشبینیهای مربوط به مصر و سوریه دروغ در آمد، همین نویسنده دوباره به پرداختن مطالب مشابهی دست زد. به مقاله وی زیر عنوان « سوریه، ناسیونالیسم و کمونیسم » مراجعه کنید که در مجموعه ای از مقالات نویسندگان مختلف درج گردیده و عنوانش اینست :

„The Middle East in Transition” (London, 1958),

صفحه های : ۲۶-۳۲۵ بویژه در : ۳۳۰ و ۳۳۵

بر طبق نوشته کتاب :

A. J. P. Taylor, *The Trouble Makers* (London, 1957), 46

کارل مارکس معتقد بود که امپراتوری عثمانی کشوری بود که می بایست بدون گذشتن از مرحله سرمایه داری به مرام اشتراکی گراید. این احتمال در پرتو تاریخ جدید دولتهای بعدی که جانشین عثمانیها شدند بطور کلی کذب در نیامد. مرام

اشتراکی، نه‌کمونیسم، فلسفه‌ای اقتصادی و سیاسی است که
زمینه‌ای درخاورمیانه پیدا کرده است.

— ۶۲ —

به‌مدرك زیر مراجعه شود :

J. C. Hurewitz, "The Minorities in the Political Process" in S. N. Fisher (ed.), *Social Forces in the Middle East* "Cornell, 1955", 216-17.

وی می‌نویسد: «ناسیو نالیسم اسرائیل همان ناسیو نالیسم
یهوداست. زیرا یهودگری در راه زندگی ملی نفوذ می‌کند.»
از اینرو وی خاطر نشان می‌سازد که اعرابی که در اسرائیل
زندگی می‌کنند یا باید این راه را بپذیرند و یا تبعه و رعایای
دست دوم محسوب شوند.

مراجعه شود به انتقاد من در :

The Islamic Quarterly, III, No.1, pp.67-70.

نویسنده کتاب فوق در کتاب دیگری بنام :

The Struggle for Palestine (New York, 1950)

سعی می‌کند که خود را بیطرف نشان دهد ولی دو فصل آخر
آن ثابت می‌کند که وی در این کتاب از هر کتاب دیگری کمتر
توانسته این بیطرفی خود را وانمود سازد.

— ۶۳

به مدرك زير مراجعه شود :

G. Kirk, A Short History of the Middle East, 304.

— ۶۴

به مدرك زير مراجعه شود :

E. Kedourie, England and the Middle East "London, 1956".

به توضيح شماره بعدی نیز توجه کنید .

— ۶۵

برای بحث در اطراف این موضوع و سایر ادعاها، تناقضها و پایمال سازیها به نقد کتابها که من در نشریه زير آورده ام مراجعه کنید :

The Islamic Quarterly, IV, Nos. 1-2, 90-92

توضیح - راجع به قرارداد پیکو و سایکس و مکاتبات شریف حسین با مک ماهون مطالب زير را از دائره المعارف امریکانا نقل می کنیم :

در جنگ جهانی اول بمنظور تضعیف دولت عثمانی،

نمایندگان انگلیسی وارد مذاکره با رهبران مسلمان شدند تا مگر آنانرا از زیر پرچم سلطان محمد پنجم بیرون کشند. دولت هند نخست کنسول انگلیسی خود را که در کویت بود و سپس «سرپرسی کوکس» را که نماینده در مستعمره خلیج فارس بود به نزد شیخ ابن سعود روانه کرد تا قراردادی به امضا رسانند دایر بر اینکه وی حاکم مستقل نجد باشد. قرارداد مزبور در بیست و نهم دسامبر ۱۹۱۵ منعقد گردید.

سپس دولت مصر مکاتباتی با شریف حسین آغاز کرد. این مکاتبات از طرف مکماهون کمیسر عالی در قاهره بود که در سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ صورت گرفت. وی به شریف مکه قول داد که عربها، از مدار ۳۷ درجه به جنوب، همه استقلال دارند بجز نواحی ساحلی غرب مناطق دمشق. در مقابل، شریف پذیرفت که تنها مشاوران انگلیسی را به دربار خود راه دهد و برای بریتانیا امتیازات اداری در نواحی مجاور بغداد و بصره قایل شود.

شریف حسین بر همین اساس در سال ۱۹۱۶ شورشی علیه ترکها اعلام کرد و پسر خود را پادشاه عربها نامید. اما کابینه انگلستان با اندکی ناراحتی اعلام کرد که وی را تنها پادشاه

حجاز می‌تواند بشناسد.

اما قرارداد سایکس و پیکو چیزی بود که نه با قرارداد نجد سازگار می‌آمد و نه با قولهایی که به شریف حسین داده بودند. از اینرو انگلستان و فرانسه که طرفین این قرارداد بودند می‌کوشیدند تا مفاد آن پنهان بماند. سایکس از طرف انگلستان و پیکو از طرف فرانسه پس از مذاکرات خود، موفق به انعقاد قراردادی در بهار سال ۱۹۱۶ شدند و البته روسیه نیز تأیید خود را ابراز کرد. بموجب این قرارداد مناطقی در کشورهای عربی و قلمرو عثمانی‌ها میان این سه دولت تقسیم شد. م

پایان